

ماهنامه‌ای برای اهالی شنیدن

سال سوم • شماره‌ی پانزدهم • اردی‌بهشت ۱۳۹۱

خط‌صلح

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی



در این شماره می‌خوانید:

- چرا فرزاد کمانگر
- ترور مخالفین جمهوری اسلامی
- از فقدان عملگرایی تا نفی امر محال
- زخمی به قوت تاریخ
- سیر احقاق حقوق شهروندان سیاه‌پوست

OUR TERROR



۳	چرا فرزند کمانگر
۵	نسبت ناسیونالیسم و صلح پایدار
۶	من امر می‌کنم، تو اطاعت
۸	معرفی کتاب
۹	سیر احقاق حقوق شهروندان سیاه‌پوست
۱۱	از فقدان عمل‌گرایی تا نفی امر محال
۱۳	سخن نخست پرونده‌ی ویژه: ترور
۱۵	ترور و ترورگری
۱۷	زخمی به قوت تاریخ
۱۸	ترور و تمامیت‌خواهی
۲۱	مصاحبه با حمید نوزری درباره‌ی ترور مخالفین جمهوری اسلامی
۲۳	قتل نوکیشان مسیحی پس از انقلاب
۲۷	گزارش آماری وضعیت حقوق بشر ایران

ماه‌نامه‌های برای اهالی شنیدن

ماهنامه حقوقی اجتماعی

صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
سردبیر: امین ریاحی

دبیران:

علی فتوتی (اجرایی)
علی مشرقی (جامعه)
فاطمه پریشان (اندیشه)
امیر مردانی (اقلیت‌ها)
علی نیکویی (زنان)

همکاران:

ارژنگ علی‌پو، بهزاد خوشحالی، محمدصابر عباسیان،
اسماعیل جلیوند، عطا جمالی، فاطمه بوستانی راد

صفحه‌آرایی: علی نیکویی

شیوه‌ی دریافت مجله و تماس با ما

برای دریافت ماهنامه در ایران، ارسال انتقادات و پیشنهادات،
مطالب و همکاری لطفاً با آدرس‌های زیر تماس بگیرید.

peaceline.journal@hrai.info

Skype: peaceline.journal

<https://www.facebook.com/PeaceLineJournal>

Phone: 0012026210146

نام‌گذاری روز ۱۹ اردیبهشت به عنوان روز معلم موضوعی است که از ۳ سال قبل و همزمان با اعدام معلم کرد، فرزاد کمانگر مطرح شده است و پرسش‌ها و چراهای گوناگونی در این مورد پیش کشیده شده است که در واقع بر ارائه‌ی دلایلی موجه جهت اعلام این روز به نام فرزاد کمانگر تاکید دارند. از جهتی دیگر بسیاری کسانی که تنها از سر عاطفه و کمتر همراه با تحلیل جوانب بر خواسته‌ی خود پا فشاری می‌کنند، در هر حال این مطلب سعی دارد با اشاره به ابعادی از نمودهای فرزاد کمانگر این موضوع را مورد بحث قرار دهد، اما قبل از هر چیز لازم می‌داند که اشاره‌ای کوتاه به مفهوم معلم و همچنین اهمیت نام‌گذاری یکی از روزهای سال به نام معلم و سر انجام تغییر این روز در چنین مقطعی از تاریخ سیاسی ایران داشته باشم. معلم اشاره به کسی دارد که تعلیم را پیشه کرده است و دانسته‌های خود را از هر منبعی که باشد در اختیار دیگران قرار می‌دهد و با این کار وجود خود را که بخش اعظمش از ذهن و اندیشه و باورهایش تشکیل می‌شود به اشتراک می‌گذارد، اشتراکی یک طرفه که بسیار کمتر از آنکه می‌بخشد می‌گیرد. در بیشتر فرهنگ‌ها معلم از جایگاه والایی در اجتماع برخوردار است و شکی نیست که این جایگاه تنها به خاطر بخشندگی وی در دانش است. از طرفی دیگر چون در نظام آموزشی مدرن "تعلیم" به همراه "تربیت" در مراکز آموزشی و مدارس ارائه می‌شود پس عملاً وظیفه‌ی "تربیت" نظام‌مند نیز به عهده‌ی معلم می‌باشد و اینجاست که به غیر از بعد آموزشی و ارتقای دانش افراد اجتماع، بعد تربیتی و ارتقای جوانب انسانی افراد نیز بر دوش معلم می‌باشد، پس در اینجاست که دلیل جایگاه والای معلم در فرهنگ‌های مختلف روشن می‌شود، چه بسا معلمی که این بار سنگین را مشتاقانه به دوش کشیده باشد.

اهمیت نام‌گذاری یک روز به نام "معلم" آن هم در تقویم رسمی یک کشور نشانگر اهمیت فرایند تعلیم و تربیت از نگاه نظام مدیریتی آن می‌باشد و با توجه به وجود این روز در تقویم اکثر و یا شاید تمامی کشورها به سادگی اهمیت "معلم" در تمامی نظام‌ها با هر فرم و ساختاری قابل فهم است، اما چیزی که در این میان تفاوت‌ها را برجسته می‌کند و دست ما را برای ارزش گذاری باز می‌کند از یک طرف نوع نظام‌های سیاسی و مدیریتی جوامع که خود نظام‌های تعلیمی و تربیتی خاص خود را بر می‌تابند و از طرفی دیگر

ابعاد شخصیتی "نماد" روز معلم در جوامع می‌باشد. چنانچه یک معلم با خصوصیات یک انسان سکولار و معتقد به اصالت انسان نمی‌تواند به عنوان نماد معلم در یک نظام دینی معرفی شود. پس با این وصف شناختی کوتاه از ابعاد شخصیتی نماد معلم در هر کشوری می‌تواند بخش‌های عمده‌ای از جهان بینی نظام سیاسی را برآیمن روشن کند و بلعکس با شناخت از اصول هر نظام سیاسی می‌توان بخش‌هایی اصلی از ابعاد شخصیتی نماد معلمش را تشخیص داد.

با توجه به نکاتی که در بالا اشاره شد و با در نظر گرفتن رابطه مستقیم میان نظام سیاسی و نماد معلم (که در واقع معلم وظیفه‌ی انتقال ارزش‌های آن نظام را به دوش دارد)، تصمیم به تغییر این نماد می‌تواند به عنوان یک تصمیم به ایجاد یک تغییر اصولی و اساسی در وضعیت تثبیت شده‌ی یک ساختار و نظام سیاسی در نظر گرفت زیرا یا نظام در انتخاب نماد خود دچار اشتباه شده است (اگر از طرف نظام تغییر داده شود) یا نظام خود از طرف مردمش به چالش بنیادی کشانده شده است، که از این دو حالت به در نیست و نمی‌تواند باشد. بدین گونه تصمیم به تغییر نماد "معلم" از طرف طیف‌های گسترده‌ای از مردم ایران اعم از منتهی مختلف ساکن ایران و اقشار و اصناف گوناگون جامعه، در واقع در راستای مضروب کردن ریشه‌های جمهوری اسلامی به عنوان نظام سیاسی حاکم بر مردم ایران است - با در نظر گرفتن اینکه "آیت الله مطهری" که نماد معلم در ایران کنونی است از بنیادگذاران جمهوری اسلامی و کشته شده به دست مخالفان آن نظام می‌باشد- و اگر اینک "فرزاد کمانگر" و روز اعدام شدنش به دست محافظان جمهوری اسلامی از طرف مردم به عنوان نماد و روز معلم معرفی می‌شود بدین معنی است که یک جدال جدی بین مردم و ریشه‌های نظام در میان است و شروع یک گذار واقعی را در این جدال لمس می‌کنیم.

فرزاد کمانگر

فرزاد کمانگر متولد ۱۳۵۴ در شهرستان کامیاران، شهری با لشکری از قربانیان راه آزادی ملت کرد، محصول تمام رنج‌هایی است که یک ملت در طول تاریخ خود به دوش کشیده است، رنجی که در این مقطع و به گونه‌ای خاص در وی متبلور شد. تقابل میان رنج و لذت در وجود فرزاد از وی یک ابر انسان البته نه یک ابر انسان نیچه‌ای که محصول هم‌نشینی قدرت و



نوزدهم اردیبهشت
روز معلم
فرزاد کمانگر

لذت بود بلکه ابر انسانی که در لحظه‌ی مرگ به قاتلان می‌خندید و قدرت را با همه مکتوناتش با نامش به لرزه درآورد و ملتی را از نبود خودش به سکوتی طولانی فرو برد.

نگاه فرزاد کمانگر نسبت به مبارزه هیچ گاه نگاهی سطحی و سیاست گونه نبوده است. با نگاهی به دست نوشته‌های قبل از زندان وی می‌بینیم که با غور در اندیشه و تحلیل مباحث فلسفی و مفاهیم کلان روبروست و به جای صرف اندیشیدن با تکیه بر مناقشات مکتوب نوین سعی در یافتن ریشه‌های اندیشه دارد و در این زمینه مقالاتی چند در تحلیل فلسفه‌ی پیش سقراطی دارد و صرف نظر از حدود وفاقش بر شناخت کلام و اندیشه پیشا فلسفه آنچه از نظر بنده مهم می‌نماید نگاه به ریشه‌ها و بازخوانی و بازنامی مفاهیم هستی کاوانه می‌باشد، به شیوه‌ای که این نوع نگاه در تمام زندگی وی جاری است، در ادای تعلیمش به عنوان یک معلم دبستانی که با ریشه‌های یک اجتماع سروکار دارد و در جهت نشو و نما این ریشه‌ها به دور از هر گونه تعصب و ایدئولوژی تک بعدی و در راستای تعلیم و تربیت بر اساس اصول و حقوق صرف انسانی می‌کوشد. انسان محوری اخلاقی فرزاد یکی از برجسته‌ترین شاخصه‌های شخصیتی وی می‌باشد که با یک تحلیل محتوای ساده از کلامش و نامه‌های زندانش برای همه قابل لمس است، انسان بالاتر از هر چیز و حقوق انسانی نفی ناپذیرترین معانی. آزادی، امنیت و رفاه، مفاهیمی هستند که در بخش اعظم نامه‌های فرزاد در لابه لای روایت‌های گاهن دراماتیکش دیده می‌شود. مخاطب فرزاد تنها قاتلین و دشمنان زندگی‌اش نیستند، بیشتر مخاطبین فرزاد کودکان برهنه و محروم، زنان ریمیده از عشق و از زیبایی و از زندگی، زندانیان عقیدتی و سیاسی دیگر و حتا زندانبانش می‌باشند اما چیزی که برای همه مشترک است نگاه انسانی وی به جایگاه هر کدام از این طیف‌های مخاطبینش است و چیزی که وی در همه جا سفت و سخت در مقابلش قد علم می‌کند و علیه‌اش برمی‌تابد قدرت است، قدرتی که سعی به استحاله‌ی وی دارد.

فرزاد با همین کلامش از لای میله‌های زندان به خانه‌های همه راه یافت، در دفتر یادداشت‌های همه نقش بست و صدایش به دوارترین مکان‌های ممکن از نظر سیاسی و حتا فرهنگی رسید و این پیچش صدا و ندهایش نهیبی بود به معانی فراموش شده‌ی انسان و ارزش‌های واقعی که هر انسانی در هر کجای مکانی که باشد می‌شناسد ولو اینکه از وی سلب شده باشد. اهمیت فرزاد بعد از اعدام کمتر از مقاطع پیشینش نیست چه بسا از بعضی جهات می‌تواند حضوری پررنگ‌تر نیز داشته باشد.

۱. اعدام فرزاد کمانگر، برای اولین بار در بیش از ۳۰ سال گذشته باعث یک همبستگی کم نظیر شد که به دنبال آن یک اعتصاب سراسری به مدت بیش از یک ماه در کردستان اتفاق افتاد و همزمان حرکات اعتراضی گسترده‌ای در هر سه بخش دیگر کردستان به راه افتاد.

۲. تا قبل از اعدام فرزاد کمانگر هیچ کیس اعدامی در ایران تا به این حد انعکاس جهانی نداشته و تا این اندازه در جوامع مختلف بازخورد نداشته بود.

۳. کمتر نهاد حقوق بشری در اقصا نقاط جهان ماند که به بهانه‌ی اعدام فرزاد کمانگر با مسئله‌ی کرد و اعدام زندانیان عقیدتی کرد و سرکوب ملی این ملت در ایران آشنا نشود و کمتر رسانه‌ای ماند که سعی به پوشش این واقعه نکرده باشد.

۴. در طول تاریخ جمهوری اسلامی هیچ شخصی به اندازه‌ی فرزاد کمانگر باعث ایجاد هم‌نوایی ملل دیگر ایران با ملت کرد نشده بود. اطمینانی را که طی ۳۰ سال زمامداری جمهوری اسلامی از طریق داستان پردازی‌های تفرقه‌افکنانه و فراقکنی جنایت‌هایش از ملت کرد پیش ملل دیگر سلب شده بود بار دیگر ایجاد شد به گونه‌ای که نام فرزاد به عنوان یک معلم کرد و دفاع از وی به عنوان نماد معلم در تمام ایران بر زبان و قلم

آنان کمتر از زبان و قلم کرد جاری نیست.

پس فرزاد توانسته است بسیاری از مرزهای ناممکن قبل از خود را بشکند و با نفوذ در ریشه‌ها و با دواندن یک گفت‌وگو انسان محور در وجود و کلامش بسیاری از حدود در بسته را باز کند.

نکته‌ای دیگر که قصد دارم به آن اشاره کنم به وضعیت سیاسی امروز یعنی ۲ سال بعد از اعدام فرزاد کمانگر مربوط می‌شود، وضعیتی که از یک طرف جمهوری اسلامی در یک حسیض سیاسی دست و پا می‌زند و جناح‌های سیاسی اپوزیسیون در کنفرانس‌ها و نشست‌های مختلف خود سعی به نزدیکی و ایجاد همبستگی دارند و صد البته آمیزش نگاه‌های مختلف ضد جمهوری اسلامی در بین طیف‌های گوناگون مردمی داخل ایران چه طیف‌های ملیتی و چه اجتماعی که همه به گونه‌ای انزجار خود را از نظام حاکم نشان داده‌اند.

به باور بنده هر مبارزهای ضد دیکتاتوری نیازی مبرم به یک نماد خاص و همه پذیر دارد.

در حد اقل یک سال گذشته تلاش‌های زیادی جهت به هم نزدیک‌تر شدن جناح‌ها و گروه‌های سیاسی اپوزیسیون وجود داشته است که تا به حال متأسفانه نتیجه‌ای آنچنانی نداشته است که صد البته این بی انجامی به عدم قبول خواست‌ها و انتظارات طرفه‌ای گفتگو از طرف یکدیگر می‌باشد و همیشه بهانه‌هایی برای ناپیوستگی این نیروها در میان بوده است. از یک طرف خواست‌های ملت کرد است که با مخالفت‌های شدید روبرو می‌شود و از طرفی دیگر انتخاب شیوی اعلام حرکت جهت تغییر نظام است مورد مناقشه قرار می‌گیرد. آنچه را که مربوط به کردستان و طرفه‌ای کرد حاضر در گفتگوها است تا حدود زیادی به خاطر عدم شناخت کافی از نوع مبارزه ملت کرد که بخشی از این عدم شناخت یا شاید بهتر است بگویم نبود اطمینان به خاطر عدم گذار کافی از تبلیغات و تأثیرها فرهنگی جمهوری اسلامی در شکل گیری زوایای دید جناح‌های غیر کرد در مورد مطالبات این ملت می‌باشد و مناقشات جناح‌های دیگر درگیر در این قضیه نیز در شدیدترین حالت خود در انتخاب متد ایجاد تغییر به تفاهم نمی‌رسند. در هر حال مقصود در اینجا ارائه‌ی راهکار برای پیشبرد گفتگوها نیست بلکه طرح یک پیشنهاد است که آن نیز برجسته کردن یک نماد مبارزاتی مشترک می‌باشد که تقریباً یک وفاق همگانی در مورد شایستگی این نماد در میان است، فرزاد کمانگر.

همچنان که در بخش‌های اولیه‌ی این نوشتار اشاره کردم یکی از قدم‌های بلندی که می‌شود در جهت مضروب کردن ریشه‌های این نظام برداشت ایجاد اختلال واقعی در بنیه‌های اصلی آن می‌باشد که در اینجا هم تغییر دادن یکی از یادبودهای رسمی منظور است و هم گذر از یک نماد منسوب به نظام حاکم به سوی یک نماد منسوب به مردم علیه نظام. بر این باورم که فرزاد کمانگر که حامل پیامی انسانی بوده و شعار آزادی‌خواهی برای چیزی جز ارتقای مکانات انسانی نبوده و قربانی شدنش هدفی جز ضدیت با آزادی انسان بر پیشینه نداشته ظرفیت این سمبل اشتراکی مبارزه علیه دیکتاتوری را در میان مخالفین جمهوری اسلامی دارد و در این راستا پیشنهاد می‌کنم به شیوه‌ای جدی مورد بحث و مذاقه قرار بگیرد.

فرزاد همیشه یک معلم می‌ماند....

مقدمه

در این مقاله نگارنده سعی دارد به شکلی اجمالی نسبت میان ناسیونالیسم - و یا معادل فارسی آن، ملی‌گرایی - و صلح پایدار جهانی را مورد بررسی قرار دهد. از این رو ابتدا به تعریف ناسیونالیسم، مبانی آن و تفاوت میان این مقوله و نژادپرستی خواهیم پرداخت و سپس نسبت میان آن و صلح پایدار در عرصه دنیای امروز را به بحث می‌گذاریم.

ناسیونالیسم

اصطلاح ناسیونالیسم که برآمده از واژه لاتین nation است جزو آموزه‌های سیاسی می‌باشد که در سده هجدهم میلادی تبیین و تعریف شد. این اصطلاح ملت را موضوع اصلی وفاداری افراد می‌داند و دیدگاهی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی را مطرح می‌کند که در آن ملتها نقش محوری دارند. در این میان منظور از ملت، مجموعه افرادیست که در چارچوب یک مرزبندی سیاسی که دارای سبقه و ریشه تاریخی، فرهنگی و زبانی مشترکی هستند می‌باشد. عده‌ای ناسیونالیسم را نوعی آگاهی جمعی مبنی بر متعلق دانستن خویش به یک ملت که آگاهی ملی خوانده می‌شود، می‌دانند و عده‌ای به نهضتی که از آزادی و استقلال یک ملت در برابر تجاوز خارجی حمایت می‌کند ناسیونالیسم می‌گویند. ناسیونالیسم در ابتدا برای احقاق حق حاکمیت ملت و در راستای تشکیل دولت برخاسته از ملت بوجود آمد و جنبش‌های دموکراسی‌خواه به آن گرایش یافتند. در سده نوزدهم چنین تصور می‌شد که دولت ملی پیدایش پایدارترین و پیشرفته‌ترین شکل زندگی دموکراتیک را ممکن می‌سازد. همگنی ملی می‌بایست به همبستگی و هماهنگی داخلی و نیز به احساس‌های میهن‌دوستانه و آمادگی برای دفاع از کشور در برابر تهدیدهای خارجی منجر شود. عده‌ای معتقدند ناسیونالیسم در اواخر قرن نوزدهم رو به افول گذاشته است، اما امروزه هنوز نمونه‌هایی از آن را به وفور شاهدیم.

اصل مهم آن است که ناسیونالیسم به خودی خود مکتبی سیاسی نیست و تکوین آن به عنوان فرهنگی عمومی و در ارتباط با دموکراسی شکل گرفت. از این رو نسبت میان این دو همواره مورد توجه بوده است. عده‌ای پیوند میان این دو را ذاتی دانسته‌اند. مدعای این دسته آن بوده است که ملی‌گرایی در حقیقت اصل برابری اعضای تمامی طبقات اجتماعی - اقتصادی در راستای حاکمیت ملی بوده است. اما دسته‌ای دیگر معتقدند که این برابری - برابری عضویت در یک ملت - ممکن است که یک احساس تغلق و وابستگی متقابل به افراد ارزانی دارد اما الزاما برابری سیاسی و دموکراتیک نیست. زیرا همانگونه که گفته شد ناسیونالیسم

بیانگر مکتبی سیاسی نبوده و نیست.

جنبش‌های ملی‌گرا همواره نگرش‌هایی مردم‌گرایانه داشته اند که در حقیقت تلاش طبقات متوسط و روشنفکری به منظور داخل کردن افراد وابسته به طبقات پایین در زندگی سیاسی و استفاده از توانایی‌های مردمی در حمایت از دولت‌های جدید بوده است. با این وجود بسیاری از این جنبش‌ها اسیر ایدئولوژی‌های فاشیستی، توتالیترو نژادپرستانه شده و به دشمن دموکراسی بدل شدند. همانند حکومت فاشیستی موسیلمینی در ایتالیا که ترکیبی از ناسیونالیسم افراطی و ایده‌آلیسم بوده است. اما این مسئله نشان‌گر آن مدعا نمی‌باشد که جنبش‌های ملی‌گرایانه را ذاتا غیرآزادی‌خواه و غیردموکراتیک معرفی می‌کند. در حقیقت ناسیونالیسم تابع تغییرات شرایط سیاسی بوده که در عرصه سیاسی با تحول نظری روبرو نشده است. از سویی، تبیین ناسیونالیسم به عنوان مکتبی سیاسی همواره به ورطه افراط‌گرایی افتاده و تعاریف سیاسی منتج از آن به شدت تندروانه می‌شود. به گونه‌ای که گاهی در تعریف ناسیونالیسم گفته می‌شود، اعتقاد به تافته جدابافته بودن یک ملت و یا برتری یک ملت نسبت به ملت‌های دیگر، تجلیات ملی، به معنای میل به تأیید منافع یک ملت در برابر گروه‌های دیگر، عقیده بر اینکه ملتی وظیفه و رسالتی در دنیا دارد، تمایل به افزون نمودن قدرت و سعادت و ثروت دولت، مباحثات در تعلق به این دولت، احساس برتری مادی و معنوی و تمایل به نشان دادن این برتری و یا تحمیل آن بر دیگری. در زبان فرانسه از اواخر سده نوزدهم این تعاریف به ناسیونالیسم اطلاق می‌شد. در دنیای امروز با توجه به خیل عظیم مهاجرت و ایجاد کشورهای جدید دارای یک ملت و ورود گروه‌هایی به جریان سیاسی که پیش از این اجازه ورود نداشتند سبب گشته که یکسان‌پنداری شهروندان یک کشور با افراد یک ملت مهر باطل بخورد. امروزه کمتر کشوری را می‌توان یافت که از نظر ملیت همگن باشد، اما این اندیشه که ملت تنها اصل معتبر برای حقانیت یک کشور - دولت است هنوز مقبولیت گسترده‌ای دارد. از این رو هر گروهی از افراد که خود را یک ملت می‌شمرد می‌خواهد کشور - دولت مستقل خود را تشکیل دهد. تمایلی که به خط‌مشی‌های جدایی طلبانه و تجزیه طلبانه می‌انجامد. بدین جهت است که حکومت‌ها سعی دارند با ترویج زبان واحد و همین‌طور ارائه تفسیر یکپارچه از نمادها، اسطوره‌ها و تاریخ ثابت کنند که نمایانگر ملتند نه تجمع صرف افراد. متأسفانه این مدل حرکت‌ها از سوی حاکمیت در راستای ایجاد



یک ملت، ستم در حق اقلیت‌های ملی و در شکل شدیدتر به پاکسازی قومی و نژادکشی منجر می‌شود.

در دنیای امروز و با توجه به سرشت ناهمگن ملی بسیاری از کشورها و همین‌طور اصل مهم همکاری میان ملت‌ها با بازتعریف دولت به عنوان نهادی سیاسی و ملت به عنوان سازمانی متشکل از گروه‌های مردمی دارای یک سابقه تاریخی، فرهنگی و زبانی و همین‌طور ایجاد حکومت فدرالیده می‌توان پیوند میان ناسیونالیسم و دموکراسی را حفظ کرد.

نژادپرستی و تفاوت آن با ناسیونالیسم

نژادپرستی به عنوان اصل ارجحیت افرادی به واسطه ویژگی‌های جسمی و روانی مادرزادی بر دیگر افراد از دیرباز ماهیت یافت. ارجح دانستن یک قوم به عنوان قوم برگزیده و یا نژاد برتر ذیل پاره‌ای گرایش‌های مذهبی و در مقابل برخورد بعضی امپراطوری‌ها با پیروان قومی ادیان از نمونه‌های اولیه نژادپرستی در جامعه بشری بوده است. در سده‌های پیشین و پس از دسترسی کشورهای استعمارگر به آفریقا و روبرو شدن با نژاد سیاه‌پوست شکلی افراطی‌تر به خود گرفت و به شکل برده‌داری نمود یافت و امروزه نیز در اشکال مختلف گاهی با آن روبرو می‌شویم که افراطی‌ترین شکل آن در قرن بیستم به شکل یهودی‌ستیزی و یا اقدام در جهت نابودی کودکان عقب‌مانده ذهنی آلمان نازیست و ماجرای هلوکاست و یا نسل‌کشی بالکان توسط صرب‌ها به وقوع پیوست.

نژادپرستی امروزه به عنوان نظریه‌ای غیراخلاقی و مذموم در جهان شناخته می‌شود و نمودهای مختلف آن همواره مورد سرزنش قرار می‌گیرد. همان‌طور که گفته شد نژادپرستی براساس ویژگی‌های جسمی و روانی مادرزادی ارزش‌گذاری کرده و دامنه این تقابل به درون چارچوب یک ملت نیز گسترش می‌یابد. از این رو ملی‌گرایی با نژادپرستی بالذات متفاوت بوده و دو خاستگاه متفاوت دارند. هرچند که در پاره‌ای موارد اعمال نژادپرستانه بر پایه ناسیونالیسمی افراطی تبیین می‌شود. اما در حقیقت این نیز مغلطه‌ایست که توسط مدعیان آن در جهت تطهیر اعمال قبیح خود صورت می‌پذیرد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر و ناسیونالیسم

در اعلامیه جهانی حقوق بشر با در نظر گرفتن مشروعیت تعلقات ملی، در چندین اصل سعی در تلطیف آن برای جلوگیری از ایجاد گرایش‌های افراطی با نام ناسیونالیسم شده است. در این اعلامیه مرجع حقوق بشری، اصل حق تعلق آزادانه به هر ملیتی و یا تغییر آزادانه آن در جهت ایجاد حس احترام متقابل و عدم ارزش‌گذاری‌های رایج در تعلق به ملیتی خاص مورد تأکید قرار گرفته و ملیت در حقیقت احساس مشترک میان انسان‌های ساکن در یک چارچوب سیاسی برای حفظ امنیت و همین‌طور گسترش شایستگی‌های ملی و توسعه دانسته شده است.

در ماده پانزدهم اعلامیه حقوق بشر آمده است:

۱. هر انسانی سزاوار و محق به داشتن تابعیتی [ملیتی] است.
 ۲. هیچ احدی را نمی‌بایست خودسرانه از تابعیت [ملیت] خویش محروم کرد، و یا حق تغییر تابعیت [ملیت] را از وی دریغ نمود.
- همین‌طور در ماده شانزدهم این اعلامیه به وضوح نژاد و ملیت را از یکدیگر جدا کرده و با این حال تأکید دارد که تعلق ملی به هر ملیتی نمی‌تواند ارجحیت و یا محدودیتی را به همراه داشته باشد. در این ماده آمده است که مردان و زنان بالغ، بدون هیچ‌گونه محدودیتی به حیث نژاد، ملیت، یا دین حق دارند که با یکدیگر زنانشویی کنند و خانواده‌ای بنیان نهند.

نسبت میان ناسیونالیسم و صلح پایدار

نسبت میان ناسیونالیسم و صلح را در دو شاخص ملی و بین‌المللی باید بررسی کرد.

شاخص ملی: دولت‌ها سعی دارند در پاره‌ای مواقع با القای احساسات ملی‌گرایانه با تجمیع قدرت ملی و خط‌دهی به آن مسیر توسعه را بیمایند. در مواردی نیز برای ایجاد صلح و آرامش و امنیت در کشور و ایجاد احساس مسئولیت ملی و دعوت به سکوت و عدم اعتراض به ناسیونالیسم دست یازیده‌اند. در این میان، همانگونه که عنوان شد، بازتعریف مبتنی بر دموکراسی اصطلاح ناسیونالیسم می‌تواند این مسئله را حل کند.

شاخص بین‌المللی: همان‌طور که گفته شد، ناسیونالیسم گاهی به نهضتی که از آزادی و استقلال یک ملت در برابر تجاوز خارجی حمایت می‌کند گفته می‌شود. از این رو بسیاری از دولت‌ها سعی دارند از احساس ملی‌گرایی برای موازنه قدرت و جلوگیری از حمله احتمالی به کشورشان از آن استفاده کنند. البته در بسیاری موارد نیز از این اسلحه برای حمله به کشورهای دیگر بهره جسته می‌شود.

همان‌گونه که مشخص است در همگی موارد ذکر شده، ناسیونالیسم به شکلی انزاری توسط دولت القا می‌گردد. از این رو صلح ایجاد در کشور به شکل ایجابی و یا صلح نفی بین‌المللی به واسطه موازنه قدرت نمی‌تواند منجر به صلحی پایدار گردد. اما اگر تعریفی مبتنی بر حقوق بشر و آزادی انسان‌ها و عدم برتری نژادی و ملی از ناسیونالیسم صورت پذیرد، ضمن تلاش در جهت توسعه ملی و همین‌طور همکاری بین‌المللی و احترام به علقه‌های ملی سایر ملل و در سطح ملت‌ها می‌توان به صلحی پایدار امیدوار بود.

نتیجه‌گیری

در کل نسبت میان ناسیونالیسم و صلح پایدار نه معکوس است و نه در یک راستا. به معنای دیگر، تنها با تعریف مشخص و مستدل از ملی‌گرایی و مرزبندی آن با نژادپرستی و در هماهنگی با دموکراسی و حقوق بشر می‌توان امیدوار بود با مشروع دانستن تعلقات ملی و احترام به تعلقات ملی سایر ملل به سمت همکاری و همدلی ملل مختلف حرکت کرد. در جامعه جهانی امروزی، نه انکار علقه‌های ملی و نه تعلق افراطی و نژادپرستانه به ملیتی خاص نمی‌تواند منجر به صلحی پایدار و هدفمند در راستای رشد و توسعه اخلاقی، اقتصادی و اجتماعی انسان‌ها گردد.

منابع

۱. آقابخشی، علی‌اکبر (۱۳۸۹)، فرهنگ علوم سیاسی، به همراه مینو افشاری راد، چاپ سوم، تهران: نشر چاپار
۲. بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تاسیسی، ویرایش اول، چاپ هشتم، تهران: نشر نگاه معاصر
۳. لیپست، سیمور مارتین (۱۳۸۷)، دائرةالمعارف دموکراسی، ترجمه به سرپرستی کامران فانی - نورالله مرادی، چاپ سوم، تهران: نشر کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه
۴. اعلامیه جهانی حقوق بشر





سال هاست زیر بار این گفتار عظیم و فراگیر خفه شده ایم، هیچ جایی برای زبان خود و استیفای حقوق خود پیدا نمی‌کنیم، همه جا مارا از سخن گفتن باز می‌دارند چون به زعم آنها ضمایر را به لغزش وامی‌داریم. ما که روزی خود را به عنوان انسان و تجلی او فاعل می‌دانستیم اکنون در بند، شکننده و حساس شده ایم. ما اکنون موجوداتی نامطبوع هستیم که در برابر گروهی که بی بصیرت و بی هیچ ملاحظه‌ای به پیش می‌تازند-البته تصور می‌کنند به پیش می‌تازند- به موجوداتی منفعل تبدیل شده ایم. این جماعت به نام مدیر مسوول و تصمیم ساز و تصمیم گیرنده و مجری و ناظر همه چیز را با سخن و اعمال خود زیر می‌گیرند و در هم می‌شکنند، برخوردی با شدت تلخ و گزنده دارند، آزار می‌دهند و عصبانی می‌کنند، از حد خود تجاوز می‌کنند، دسپسه چینی می‌کنند، همیشه طلبکارند، می‌ترسانند و تهدید می‌کنند، این گروه هیچ محدودیتی برای خود قائل نیستند و بعدها حتی از بی وفایی و ناسپاسی و نمک نشناسی هم ابایی ندارند.

اتفاق بی وفایی و ناسپاسی و نمک نشناسی از ویژگی‌های اصلی برای ارتقاء در سطوح مختلف تصمیم سازی و تصمیم گیری در مناسبات اجرایی می‌تواند باشد. این جماعت دایم مغرضانه و با بدبینی زیردستان خود را از ریخت می‌اندازند و با هزار و یک ترفند توهین آمیز و برخورد، تلاش می‌کنند تا "غیرخودی" را در بی خبری نگه دارند و او را تنها از چیزی باخبر سازند و به آگاهی وادارند که تنها خود به اطلاع او می‌رسانند. اینان رقیب امروز-و احياناً هم رزم یا یار دیروز- را چنان از میدان به در می‌کنند که تا ابد در دام بیداد ایشان اسیر بماند و از او موجودی قابل ترحم بسازند. این مدیران امروز که سال‌های رسیدن به این مناصب در اضطراب انتظار به سر برده و قربانیان خود را نذر موفقیت‌های خود کرده‌اند، حتی هم قرانان خود را از لذت یک نور محروم می‌کنند تا چشم‌های رقیب هرگز به نورهای محرمانه روشن نشود و آن‌گاه که رقیب یا رقیبان را از میدان بیرون رانند آنگاه با تملق و چاپلوسی به آستان مافوق-دست به سینه- و زورگویی و ستم مادون-دست به کمر، خود به تدوین‌کنندگان، مفسران و مجریان قانون تبدیل و در حالیکه هیچ محدودیتی برای خود و وابستگان سراپاگوش و چشم بسته قایل نیستند، خشم و تهدید و اتهام به دیگری ناخود را برای گستردن دام "از میان برداشتن دیگری به هر قیمت ممکن" ابراز می‌کنند. ما دیری است از واگشت این ضابطه آگاه شده و دریافته ایم که ضامن بقا در این جامعه، تنها گوش بودن است و چشم فرو بستن. ما دیری است از واگشت این ضابطه آگاه شده و دریافته ایم که چشم بودن در این جامعه، سزایی نابخشودنی است و دیری است دریافته ایم که ضابطه و قانون، یعنی ایران برای همه ی ایرانیان یک معنا بیشتر ندارد: "من امر می‌کنم تو باید اطاعت کنی. پس ایران برای همه ی ایرانیان". و اکنون وحشت زده ایم از این واگشت. واگشت موحشی که کرامت انسان‌ها را بر باد خواهد داد. آری به نام این شعار تهی از شعور، چگونه عزت و کرامت انسان‌ها بر باد فنا می‌رود



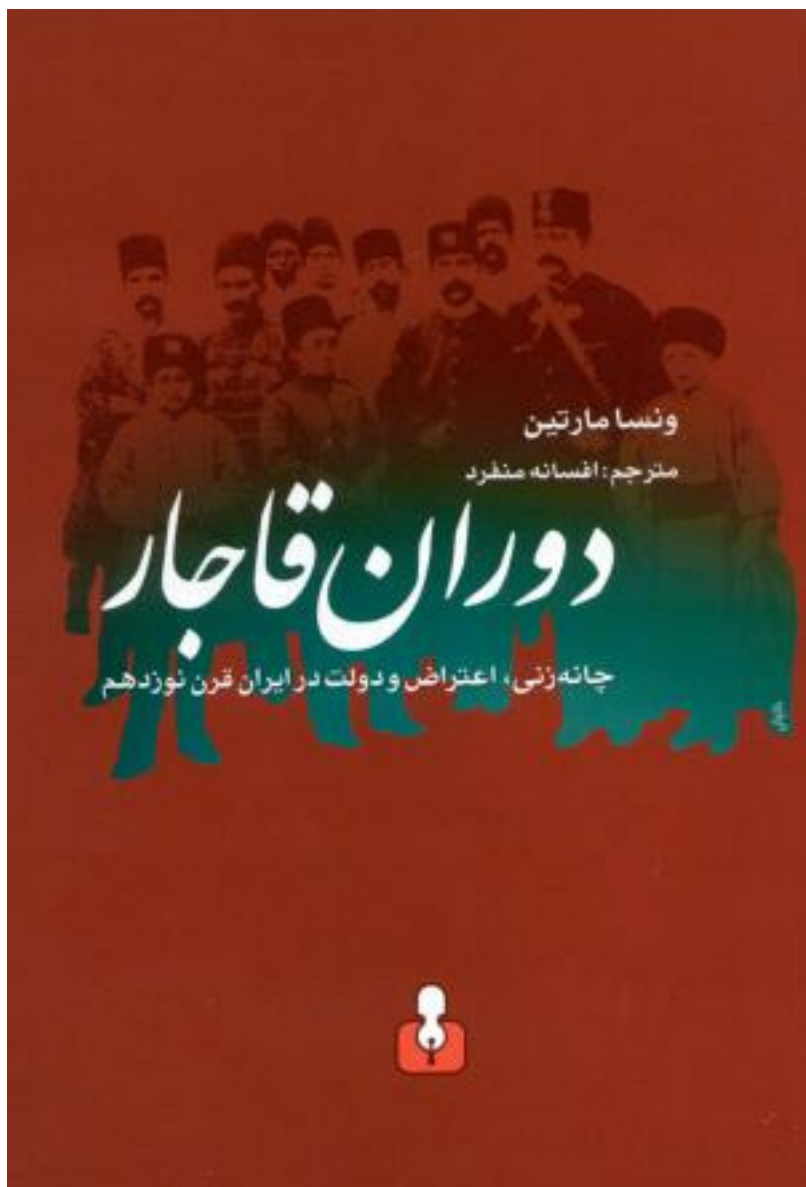
عقیده مارتین این امر در یک خلا قدرت ممکن نبود. او پاسخ خود را در تحلیل قدرتی می‌یابد که در اداره اتباع خود تنها به زور متوسل نمی‌شد بلکه به همان اندازه و شاید بیشتر به توافق میان خود و ملت اتکا داشت. این توافق به نظام پیچیده موازنه‌ای تکیه داشت که از مذاکره و چانه زنی سیاسی مردم در تمام سطوح با یکدیگر و با دولت تشکیل می‌شد.

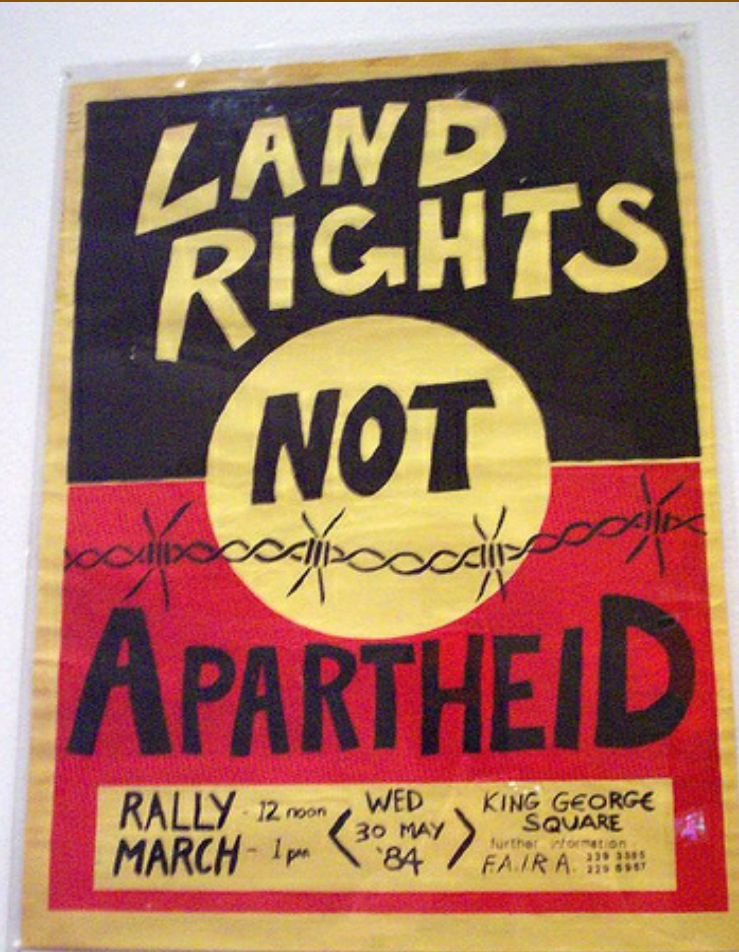
نویسنده ابتدا با تشریح حیات اجتماعی دوران قاجار و پیشینه اسلامی جامعه به توضیح وضعیت توزیع قدرت و موقعیت شهرها و بازار می‌پردازد. سپس در فصول مجزا نشان می‌دهد که در سه منطقه ایران، یعنی بوشهر، شیراز و اصفهان، مردم چگونه در صف آرای‌های خود و در تعامل با نیروهای مذهبی، خانواده‌های قدرتمند و بازرگانان بزرگ، به نفوذ بیگانگان به ویژه انگلیسی‌ها واکنش نشان می‌دهند، چطور از قدرت‌های محلی برای فشار آوردن بر قدرت مرکزی یا بالعکس استفاده می‌کنند و به چه شیوه‌ها و با چه امکاناتی اعتراضات خود را پیش می‌برند. اعتراضاتی که غالباً اقتصادی و با محوریت مالیات بود و گاه حتی به تغییر والی و حاکم محلی می‌انجامید.

یکی از ویژگی‌های بارز این کتاب توجه آن به نقش گروه‌ها و اقشار مختلف مردم عادی است. مارتین در فصولی جداگانه به موقعیت و نقش زنان در چانه زنی سیاسی و تظاهرات عمومی به ویژه در اعتراضات موسوم به بلوی نان می‌پردازد. وی اوضاع سربازان و نیروهای نظامی را در این دوران شرح می‌دهد و نسبت آنان را با نظم و شورش توضیح می‌دهد. به موقعیت گروه‌هایی همچون لوطی‌ها و آشوبگران شهری و نقش آن‌ها در اعتراضات عمومی می‌پردازد و همچنین وضعیت قشر کمتر دیده شده‌ی بردگان سیاه را در ایران دوران قاجار شرح می‌دهد و موقعیت اجتماعی و حقوق و وظایف آنان را با بردگان سیاه در غرب مقایسه می‌کند.

ونسا مارتین، پژوهشگر و نویسنده و استاد تاریخ خاورمیانه در موسسه پژوهشی رویال هالووی دانشگاه لندن است. او همچنین عضو هیات سردبیری انجمن سلطنتی مطالعات آسیایی است و ریاست کمیته انتشارات موسسه بریتانیا را نیز بر عهده دارد. او علایق تحقیقاتی خود را تاریخ ایران مدرن، به ویژه انقلاب مشروطه عنوان می‌کند. او از منابع گوناگونی برای تالیف این کتاب استفاده کرده است که علاوه بر آرشیوهای اسناد در ایران همچون فرمان‌ها، تلگراف‌ها و عریضه‌ها، شامل گزارش‌های کنسول‌ها در بایگانی ملی بریتانیا و آثار سیاحان نیز می‌شود.

در مطالعه تاریخ سیاسی یک دوران روش‌ها و رویکردهای متفاوتی ممکن است. می‌توان بر وقایع تعیین کننده تمرکز کرد و علل و زمینه‌های پنهان آن‌ها را به معرض دید آورد. می‌توان اقدامات سیاستمداران نام آور را پی‌گرفت و ویژگی‌ها و پیامدهای این کنش‌ها را نشان داد. اما اگر به وقایع نگاری صرف علاقه‌ای نداشته باشیم و یا به جای تمرکز بر احوال نخبگان و حوادث زندگی آنان همچون جنگ‌ها و عزل و نصب‌ها مشتاق دانستن اوضاع و احوال حیات مردم عادی و گمنام در تعامل با امر سیاسی باشیم، کتاب ونسا مارتین نمونه‌ای درخشان و آموزنده است. در این کتاب مردم عادی در کنشهای فردی و جمعی هرروزه خود با امر سیاسی یا همان قدرت در ارتباط اند، از آن اثر می‌پذیرند و بر آن تاثیر می‌گذارند. گروه‌های متفاوت مردم با منافع و گرایش‌های گوناگون طبقاتی، مذهبی و قومیتی در تعامل با قدرت به صف آرای و چانه زنی می‌پردازند. آن‌ها هرگز توده‌ای یکسره منفعل و بی‌اراده در مقابل قدرت سیاسی نیستند بلکه با دسته بندی‌ها، ائتلاف‌ها، اعتراض‌ها و اقدامات دسته جمعی خود، خواست‌ها و اهداف خود را پیش می‌برند. نویسنده کار خود را با این پرسش آغاز می‌کند که چگونه کشوری به وسعت ایران توانسته است به مدتی بیش از یک قرن، استقلال خود را حفظ کند و سلطه بیگانگان را به حال تعلیق درآورد. به





”ما این حقایق را بدیهی می‌دانیم که همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند و آفریدگارشان حقوق سلب‌ناشدنی معینی به آن‌ها اعطا کرده‌است که حق زندگی، آزادی، و جست‌وجوی خوشبختی از جمله آن‌هاست“
دومین جمله‌ی اعلامیه استقلال آمریکا، توماس جفرسون

شرح مبارزات مدنی در آمریکا تاریخ گسترده‌ای را در بر می‌گیرد که دشواری پیشبرد آن با شکل‌گیری گروه‌هایی مانند کوکلاکس کلان و ترور مارتین لوتر کینگ به دست یک مجرم سابقه‌دار به خوبی نمایان می‌گردد. تقریباً تمامی فعالین بزرگ برابری نژادی و صلح در قرن بیستم توسط ملی‌گرایان افراطی یا نژاد پرستان مذهبی به قتل رسیده‌اند. در گفتار پیش رو خواهیم کوشید روند احقاق حقوق شهروندان سیاه‌پوست را در ایالات متحده به شکل اجمالی شرح دهیم.

جنبش حقوق مدنی آمریکا تلاشی نشأت گرفته از جنبش برابری نژادی در این کشور بود که در ادامه‌ی یک رشته اصلاحات اجتماعی در این کشور اتفاق افتاد. اروپاییانی که از قرن ۱۶ به قاره‌ی ناشناخته پا نهادند فرهنگ تولیدی و اقتصادی خود را نیز به همراه داشتند؛ یکی از پرسودترین منافع اقتصادی برای فاتحان قاره‌ی جدید تجارت برده و به کار گماردن بردگان در زمین‌های وسیع کشت توتون و پنبه بود. پس از استقلال آمریکا در سال ۱۸۷۳ که در پی جنگ‌های استقلال طلبانه با انگلستان (که خود فاتح جنگ‌های پیشین با فرانسه در مستعمرات آمریکا بود) رخ داد، عملاً مساله‌ی برده‌داری و اقتصاد مبتنی بر برده‌داری برای ایالات جنوبی وابسته به کشاورزی به مساله‌ی مرگ و زندگی بدل شد. اهمیت نیروی کار مجانی بردگان به حدی بود که موجب تنش بزرگی میان ایالات شمالی

و جنوبی شد. بسیاری از بردگان آفریقایی تبار که از آفریقا به عنوان کالا در بدترین شرایط ممکن برای کار اجباری به آمریکا کوچانده می‌شدند، از ستم صاحبان خود به شمال آزاد می‌گریختند. عمق فاجعه به حدی بود که آموزش خواندن و نوشتن به سیاهان جرم محسوب می‌شد. تا پیش از وقوع جنگ داخلی در ایالات شمالی برده‌داری ممنوع شده بود و تفاوت سیستم تولید اقتصادی، تضاد منافع سیاسی را به سرحد یک جنگ داخلی در آمریکا کشانده بود. ریشه‌ی اصلی جنگ را باید در تلاش برای ایجاد یکپارچگی سیاسی به رهبری ایالات شمالی که در تولید اقتصادی خود از ابزار صنعتی و پیشرفته تری نسبت به جنوب بهره می‌بردند جست. سیادت سیاسی ایالات شمالی با درگیری جنگی که حدود ششصد هزار کشته بر جای گذاشت و حدود چهار سال به درازا کشید، تثبیت شد. طی این پیروزی و صدور اعلامیه آزادی بردگان اولین گام قانونی در جهت برابری نژادی رسماً برداشته شد. این مبارزه البته بیش از آنکه منجر به برابری اجتماعی در آمریکا گردد، صرفاً به برابری حقوقی که از پشتوانه اجرایی و اخلاقی لازم در نهادهای قدرت برخوردار نبود، منجر گردید. هنوز نوستالژی نیروی کار رایگان سیاهان در ایالات جنوبی آمریکا از میان نرفته بود و سیاهان در فقر و ناامنی زندگی می‌کردند. تعارضات اجتماعی شدید حتی منجر به شکل‌گیری گروهی به نام کوکلاکس کلان در ابتدای قرن بیستم گردید که به غارت اموال و کشتار سیاهان در آمریکا می‌پرداختند و از حمایت ناپیدای قدرت در اعمال تبعیض نژادی و دفاع از اصالت انگلو ساکسونی-پروتستانی سفید پوستان برخوردار بودند. علاوه بر این در سراسر ایالات متحده هنوز سیاهان حق ورود به بسیاری از اماکن عمومی را نداشتند و همینطور فرزندان‌شان در مدارس جدا از سفیدپوستان مورد تعلیم قرار می‌گرفتند. در واقع پس از الغای قانونی بردگی در آمریکا و خو گرفتن اقتصاد کشاورزی به تولیدات و ماشین‌های

صنعتی هنوز پذیرش برابری نژادی برای افکار عمومی سفید امکان پذیر نبود. تسریع در رشد صنایع در سراسر ایالات متحده و رقابت فئودالهای جنوب و صاحبان صنعت در شمال و همینطور اهمیت یافتن انتخابات و افکار عمومی در آمریکا موجب گردش سیاسی در مواضع دو حزب قدرتمند سیاسی در اواخر قرن نوزدهم و پس از آن در قرن بیستم گردید. جمهوری خواهان که از نجیب زادگان و صاحبان صنایع صنعتی پیروز در جنگ بودند، بنا به دلائل مذهبی و نژادی که به دیدگاه نژادی حاکم بر اشراف اروپایی بازمی‌گشت و نیز با بلاموضع شدن مساله‌ی اتحاد آمریکا پس از جنگ داخلی به اتخاذ موضعی متضاد با گذشته پرداختند. حضور جمعیتی نسبی سیاهان در جنوب موجب حمایت حزب دموکرات از ایجاد تحولات سیاسی مثبت در مورد مساله‌ی سیاهان گردید و این مساله دومین اتفاق سیاسی مثبتی بود که با جریان برابری طلبی نژادی در آمریکا همراه شد. پایگاه اقتصادی و اجتماعی حزب دموکرات در تحولات حقوقی پیش رو اثر قابل مشاهده‌ای داشت. پس از درگیری آمریکا در جنگ‌های جهانی نیمه ابتدایی قرن بیستم و نیاز دولت ایالات متحده به حمایت افکار عمومی سیاهان و نیز شرکت آنان در جنگ، به لحاظ سیاسی سومین عامل تکوین سیاسی دید برابری طلبانه نژادی در آمریکا شکل گرفت. تا پیش از این هرگز کوشش سیاهان در قالب یک جنبش اجتماعی پیشرفته نمود نیافته بود و بدون اعمال اراده‌ی سیاسی از بالا علی‌رغم کوشش فعالین برابری طلب سیاه‌پوست، نتیجه‌ای عینی از این مبارزات حاصل نشده بود. در سال ۱۹۴۵ برای اولین بار جوخه‌های سربازان سیاه و سفید با یکدیگر ادغام گردیدند. پس از آن در سال ۱۹۵۴ حکم تاریخی دیوان عالی فدرال ایالات متحده آمریکا با نام ”براون در برابر هیات آموزش“ در مدارس آمریکا به تبعیض آشکار آموزشی در این کشور پایان بخشید و جداسازی نژادی

مدارس به طور قانونی فسخ شد. در همین سال ها بود که مارتین لوتر کینگ که یک کشیش تحت تاثیر مبارزات مدنی گاندی در هند بود، با رهبری جنبش حقوق مدنی آمریکا کوشید، مساله ی تبعیض نژادی و نتایج ناگوار اجتماعی آن را در برابر دیدگان افکار عمومی به عنوان مهمترین معضل اجتماعی آمریکا قرار دهد. جرقه ی شکل گیری جنبش حقوق مدنی در سال ۱۹۵۵ با امتناع "رزا پارکس" زن سیاهپوست فعال حقوق سیاهان از دادن جای خود در اتوبوس به یک سفید پوست و دستگیری او، زده شد و پنج سال بعد در سال ۱۹۶۰ قانون حقوق مدنی آمریکا با تاکید بر قانون اساسی و اعلامیه استقلال و با تلاش های لوتر کینگ در مبارزه ی بدون خشونت به تصویب رسید. در همین دهه و در دوران ریاست جمهوری کندی و جانسون تغییرات نهایی قانونی در برابر معضل تبعیض نژادی در آمریکا اعمال گردید؛ جریان اجتماعی شکل گرفته حتی با ترور لوتر کینگ در سال ۱۹۶۸ متوقف نشد و در دهه ی ۱۹۷۰ به موجب رای دیوان فدرال حق پرداخت خدمات بیشتر آموزشی به سیاهپوستان در برابر سفید پوستان به شکل قانون درآمد که به واقع نوعی پرداخت غرامت به سیاهپوستان آمریکایی بود. جنبش های نوین اجتماعی آمریکا مانند جنبش اشغال وال استریت به یقین متاثر از جنبش برابری طلبی نژادی در آمریکا بوده اند و از رخدادهای سیاسی و

تحولات اقتصادی تاثیر پذیرفته اند. پیوند تنگاتنگ شیوه ی تولید اقتصادی و تقسیم امکانات و ثروت مهمترین عامل در شکل گیری تضادهای اجتماعی است و از همین جهت به نظر می رسد به رغم باقی ماندن پس مانده های افکار نژادپرستانه در آمریکا امروزه تعارضات نژادی در کنار تعارضات اقتصادی و اجتماعی می تواند منجر به شکل گیری جنبش های فراگیر اجتماعی در آمریکا و تحقق رویایی گردد که مارتین لوتر کینگ در سر می پروراند، همان رویایی که او در سخنرانی معروفش با عنوان من رویایی در سر دارم از آن سخن گفت: "...بگذارید زنگ آزادی از هر تپه و خاکریز، از هر کوهسار «می سی سی پی» به صدا در آید، بگذارید زنگ آزادی به صدا در آید. و زمانی که چنین شد، زمانی که گذاشتیم زنگ آزادی به صدا در آید، آنگاه که گذاشتیم زنگ آزادی از هر روستا و هر دهکده، از هر ایالت و هر شهر به صدا در آید، خواهیم توانست رسیدن آن روزی را جلو بیاوریم که در آن روز همه فرزندان خدا، سیاه و سفید، یهودی و غیریهودی، پروتستان و کاتولیک خواهند توانست دست در دست هم بگذارند و آن سرود قدسی قدیمی سیاهان را سردهند. سرانجام ما آزادیم، سرانجام آزادیم، سپاس خداوند متعال را، سرانجام آزادیم".



آیا حقیقت امری جدا از انسان است؟ از منظر پراگماتیست‌ها هر ایده و عقیده‌ای تا زمانی که در مقام همان عقیده باقی بماند، به طور ذاتی نه درست است و نه غلط؛ پراگماتیسم کاربرد عملی آن عقیده و ایده را با نگاهی به نتایج به دست آمده از آن، مورد کنکاش قرار می‌دهد و بر صدق یا کذب بودن آن صحنه می‌گذارد. در واقع می‌توان پراگماتیسم را نقطه مقابل آرمان گرایی دانست به طوری که در آن کاوشهای عقلی محض و رویکردهای ایده آلیستی جایی ندارد.

بیش از صد سال از انقلاب مشروطه می‌گذرد؛ انقلابی که می‌توان آن را تلفیقی از ایده‌های مدرن - حاصل برخورد روشنفکران ایرانی با دنیای غرب- و رویکردهای سنتی و دینی -متاثر از نقش روحانیون و بازاریان- تلقی کرد.

انقلاب مشروطه با تمام فراز و نشیب‌ها و نقدهایی که به آن وارد است، نقطه عطفی بود در پیوند آرمان خواهی نهادینه در نسل‌های فکری متأثر از نگرشهای دینی، با عملگرایی تجربه شده در شرایط کنشگرانه نظیر تحریم تنباکو.

در تمام سالهای پس از انقلاب مشروطه تا امروز، جامعه ایران به شکل محسوس نسبت به گذشته در مواجهه با تفکرات و ایده‌های ترقی خواهانه قرار گرفته است. این فرایند با شکل‌گیری طبقه متوسط در ایران شکل جدی‌تری به خود گرفت به طوری که تداوم آن در سالهای پس از انقلاب ۵۷ نیز خود را نشان داد.

در وقوع انقلاب‌های ایران چه در انقلاب مشروطه و چه در انقلاب ۵۷، مبارزه با استبداد حاکم یکی از نکات کاملاً مشهود بود؛ برای مثال در دوران پهلوی و پس از کودتای ۲۸ مرداد ریشه‌های پیش‌رانه انقلابی در جامعه شکل گرفت و با وجود شکل‌های آرمان خواهانه تفکرات سیاسی و اجتماعی، توانست وجهه عملی خود را با وقوع انقلاب در سال ۵۷ محقق سازد.

حال بازگردیم به گزاره ابتدایی و صورت بندی عملگرایی در مناسبات اجتماعی جامعه امروزی ایران، که بدون شک واکاوی آن می‌تواند سیر حرکت جامعه به سمت توسعه یافتگی را تا حد زیادی ترسیم کند.

اشاره به روایت‌های تاریخی عملگرایی ایرانی در جریان‌های بزرگ اجتماعی و سیاسی در صد ساله اخیر از این منظر قابل توجه است که خوانش دوباره و دقیق آن‌ها می‌تواند ساختار بروز اندیشه‌های عملگرایی را در روایت‌های خرد زندگی اجتماعی نیز نشان دهد، از مشارکت زنان در جریان تحریم تنباکو تا بست نشینی‌های آن دوره روحانیون و بازاریان نمونه‌هایی از عملگرایی سطوح مختلف جامعه در مسیر رسیدن به اهداف اجتماعی و سیاسی آن‌ها است.

آنچه در حال حاضر باید به آن بپردازیم، ساز و کارهای تحقق بسیاری از ایده‌ها چه در ساحت فردی و چه در ساحت اجتماعی جامعه امروز است.

به اعتقاد جان دیویی فیلسوف پراگماتیست، تربیت عبارت است از بازسازی یا سازمان دادن مجدد تجربه که بر معنای تجربه می‌افزاید و توانایی لازم را به منظور هدایت مسیر تجربه بعدی فزونی می‌بخشد. خانواده، مدرسه و رسانه‌ها - خصوصاً تلویزیون - متولیان اصلی نظام تربیتی و آموزشی در جامعه هستند. به صورت پیشینی در بسیاری از خانواده‌های ایرانی با حجم عظیمی از وعده‌های تحقق نیافته نسبت به کودکان مواجه هستیم؛ ماحصل این مسئله شکل‌گیری شخصیتی غیرعملگرا و متوسل به وعده‌های دروغین برای

پیشبرد امورات جاری فرزند در آینده‌اش می‌شود. رسانه‌ها و به خصوص برنامه‌های رسانه‌های تصویری نظیر تلویزیون نیز در بسیاری از موارد، فاصله معناداری با واقعیت‌های اجتماعی موجود دارد و از این روی نوعی سرخوردگی در دستیابی به آنچه تصویرسازی شده است، جامعه را به سمتی پیش می‌برد که وعده‌های کلامی محض، جایگزین هرگونه تلاش برای تحقق انتظارات می‌شود.

چنین وضعیتی در سطح کلان نیز دیده می‌شود؛ اتکا به شعارهای بستر ساز برای کسب محبوبیت در عرصه‌های مختلف، ارایه آمارهایی غیرواقعی در سطوح گوناگون کشور و در نهایت جایگزینی تحقق مطالبات فعلی با چشم اندازهای دور از دسترس آرمان-گرایانه برای شانه خالی کردن از مسئولیت‌های کنونی، همگی زمینه ساز به محاق رفتن عمل گرایی در متن جامعه می‌شود.

این امر در مسائل اخلاقی نیز تسری می‌یابد، به گونه‌ای که بیشتر ما در جامعه خود از منادیان پایبندی به اصول زیربنایی اخلاق نظیر صداقت می‌شویم و در عمل بارها و بارها بی‌هیچ ابایی آن را زیر پا می‌گذاریم.

بدون تردید غفلت از کمرنگ شدن عملگرایی و سوق پیدا کردن جامعه به سمت وعده‌های بی‌اساس و شعارهای تهی از هرگونه معنا، آسیبی است در تمامی عرصه‌ها؛ از این روی ضرورت بازنگری بر این امر و نگاه ویژه به خلاءهای موجود هر چه بیشتر احساس می‌شود.

تقلیل دادن این وضعیت به علت‌هایی که از سوی حاکمیت بر ساز و کارهای شکل‌گیری کنش‌های اجتماعی و سیاسی تحمیل شده است، نادیده گرفتن عوامل دیگر را به دنبال دارد. در وجه اجتماعی، عملگرایی در جامعه ایران تا حد زیادی متأثر از سیاست‌های طبقه حاکم در سطوح مختلفی است که پیش از این به آن اشاره کردم اما مواجهه با این وضعیت، تاملاتی را در راه‌هایی برای فعلیت یافتن بسیاری از نظریات مترقیانه می‌طلبد.

مکانیسم‌های سیاسی مخالفت با روند فعلی، احتمالاً برای تحقق مطالبات گروه‌های مخالف وضع موجود نیازمند برنامه‌هایی عملیاتی است تا از قالب‌های انتزاعی آزادی خواهانه به صورت‌های ممکن و عینی تحقق آزادی -یا دست کم گام نهادن در این مسیر- بدل شود.

اگر نارضایتی از وضع موجود و بازتاب آن در دیالوگ‌های روزمره مردم، به کنشی نمادین برای تداوم یک آرمان تلقی شود، تا زمانی که وجوه مطالبات عینی در متن آن بستر سازی نشده و توانایی نهادینه کردن آن در جامعه وجود نداشته باشد، به آبراهه‌ای می‌ماند که آبشخور ادعاهای جریان‌های سیاسی متناقضی می‌شود.

آزادی نزدیک است





از دیرباز ترور به عنوان یک شیوه برای حذف رقیبان سیاسی و یا مخالفان دستاویز بسیاری از جریانات سیاسی و حکومت‌ها بوده است. لفظ ترور را بیشتر برای نوعی آدمکشی به کار می‌برند، که در آن فردی که دارای مقام یا شهرت یا عقاید سیاسی می‌باشد و یا به یک مرام سیاسی و یا مذهبی اهانتی کرده است به قتل می‌رسد. ترور در زبان فرانسه به معنی وحشت و خوف آمده و حکومت ترور هم اصول حکومت انقلابی است که پس از سقوط ژیروندن‌ها (از ۳۱ مه ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۴ م.) در فرانسه مستقر گردید و اعدام‌های سیاسی فراوانی را متضمن بود. ولی در زبان فارسی به معنی قتل سیاسی به‌وسیله اسلحه متداول شده است. امروزه ترور شکل‌های دیگری نیز به خود گرفته و ترور شخصیتی هم وارد ادبیات سیاسی جهان گردیده است، که در این شیوه از ترور به وسیله ضدتبلیغات و بیان مسایل نادرست و یا بی‌ربط به موضوع اصلی رقابت سعی می‌شود وجهه شخصی که رقیب و یا مخالف سیاسی جریانی که دست به ترور شخصیتی می‌زند، تخریب گردد.

در طول تاریخ با نمونه‌های بسیاری، از ابتدایی‌ترین نوع ترور تا نمونه‌های بارز آن در قرن اخیر رو به رو بوده‌ایم، که به مرور منادیان آن سعی کرده‌اند با اتکا به منطق فلسفی و اجتماعی و یا مذهبی به تشریح و تشریع آن بپردازند. سیسرو سخنور روم باستان کشتن افرادی که آن‌ها را هیولاهایی با نقاب انسانی می‌نامید، به قطع

اعضای از کار افتاده بدن تشبیه کرده و آن را راه جلوگیری از انتشار فساد در پیکر همگانی انسان‌ها یعنی اجتماع می‌دانست. ایده ستمگرکشی سده‌ها بعد با نظریه مشروعیت مردمی حکومت پیوند خورد. طرفداران ترور استدلال می‌کردند که مشروعیت حکومت ناشی از قراردادی است که با مردم بسته شده و وقتی مفاد قرارداد زیرپا نهاده می‌شود، زمینه برای از میان بردن حاکمان نیز فراهم شده است.

منادیان پاره‌ای خوانش‌ها از ادیان مختلف نیز گاهی در زمره مروجان ترور در جامعه قرار گرفته‌اند. در این نوع نگاه، با مهور الدم خواندن فرد مورد نظر تحت عناوینی چون مفسد فی الارض و یا مرتد حکم شرعی اعدام را برای وی صادر کرده و آن را به شکل ترور به مرحله اجرا می‌گذارند. هرچند که این نوع برداشت از دین در گفتمان درون دینی نیز با منتقدان جدی روبروست و بسیاری از متکلمان دینی با اتکا به سیره عملی مقدسان دینی و یا با اتکا به اصل اجتناب از قبح دین با این نوع خوانش‌ها به مقابله پرداخته‌اند.

بسیاری از عوامل ترور، خود، قتل‌های انجام شده را اعدام انقلابی می‌دانند و سعی در القا این موضوع دارند که فرد ترور شده در دادگاهی صالحه و مشروع مجرم شناخته شده و شایسته حکم مرگ می‌باشد! این نوع نگاه در اوایل نیمه دوم قرن بیستم بسیار

terrorism.

رواج داشت. اما با تبیین و گسترش حقوق بشر و اصل برائت و عدم مطلق‌گرایی در قضاوت و تقبیح حکم اعدام، این نوع نگاه به مسئله ترور نیز وجاهت خود را از دست داد.

عده‌ای از افرادی که دست به ترور می‌زنند عمل خود را تحت لوای اصل دفاع مشروع توجیه می‌کنند. در این نوع نگاه، اینان در عملی پیش‌دستانه افرادی را که قصد تعدی به جانیشان دارند به قتل می‌رسانند.

در سال‌های اخیر با گسترش مفهوم جدیدی به نام تروریسم و بسیج عمومی در سطح جهان به منظور مبارزه با این پدیده شوم، بسیاری ترور را نیز در زمره تروریسم می‌دانند. در صورتیکه این دو کاملاً از هم متمایز می‌باشند. ستمگرکشی و دیگر شکل‌های ترور هرچند معمولاً در چارچوبی از وحشت‌گرایی (تروریسم) انجام می‌شوند، اما میان تروریسم و قتل سیاسی تفاوت‌های ماهوی مهمی وجود دارد. از این رو بسیاری از عاملان تروریسم سعی دارند اعمال خود را تحت عنوان ترور معرفی کرده و به نوعی مشروعیتی بدان ببخشند و از طرف دیگر حکومت‌های درگیر با پدیده ترور، مخالفان خود را تروریست معرفی می‌کنند. هرچند که شاید هر دو این پدیده‌ها امری مذموم باشد، اما این اختلاف در سطح گفت‌وگوهای سیاسی و حقوق‌بشری وجود دارد. زیرا در قتل سیاسی فردی مشخص و به دلایلی خاص مورد هدف قرار می‌گیرد و سعی می‌شود به دیگران آسیبی رسیده نشود. اما در تروریسم معمولاً اهداف نامشخص و به صورت عمومی صورت می‌گیرد. هرچند که تروریست‌ها با ادعاهایی همچون هزینه حذف رقیب و یا شخص محق قتل و یا به بهشت رفتن بی‌گناهان و مجازات گناهکاران (!) سعی در رفع این مشکل دارند!

امروزه از یک سو تلاش‌هایی به منظور گنجاندن قتل سیاسی (ترور) در چارچوب تروریسم انجام شده و از سوی دیگر بسیاری از گروه‌های وحشت نیز از تاکتیک قتل سیاسی استفاده می‌کنند.

در این میان متفکرانی چون راپوپورت برای تمایز قتل سیاسی از عمل تروریستی نگرشی نو را ارائه می‌دهند که در آن به جای نفس اقدام به معنای اقدام توجه می‌شود. او تروریسم را یک فرایند و قتل سیاسی را یک رویداد می‌داند؛ "قاتل سیاسی انسانی را نابود می‌کند که یک نظام را به فساد کشانده‌است، اما تروریست نظامی را نابود می‌کند که پیشتر هر کسی را که در خود جای می‌داده به فساد کشانده‌است. قتل سیاسی یک حادثه، یک کار گذرا و یک رویداد است ولی تروریسم یک فرایند، یک روش زندگی و یک فداکاری است."

از گذشته‌های دور ایران با پدیده ترور روبرو بوده است. نمونه‌های اخیر ترور که در آن شخصیت‌های حکومتی مورد هدف قرار گرفته‌اند را در ترور ناصرالدین شاه، ترور نافرجام محمدرضا شاه، ترور منصور و ترور شخصیت‌های مختلف جمهوری اسلامی مشاهده می‌کنیم. اما پدیده جدیدی در چند سال اخیر شکل گرفته که آن را می‌توان ترور حکومتی نامید! در این نوع ترور، حکومت سعی دارد به طریقه آدمکشی مخالفان سیاسی خود را از میدان به در کند! از این رو مخالفان خود را در نقاط مختلف جهان مورد هدف قرار می‌دهد. ماجرای میکونوس، ترور کشیشان مسیحی در ایران، ترور شخصیت‌هایی چون دکتر سامی در دهه شصت، قتل‌های زنجیره‌ای و نمونه‌های بسیاری دیگر از مصادیق این مدل ترورها در ایران بوده که در آن حکومت می‌شود. این پدیده از مذموم‌ترین مدل‌های ترور در جهان شناخته می‌شود که گاه بسیاری از حکومت‌های جهان بدان

دست می‌زنند. شاید ترور شخصیت‌های ایرانی مرتبط با قضیه اتمی جمهوری اسلامی توسط دولت اسرائیل را نیز بتوان در این چارچوب گنجانند و یا ترور خبرنگاران منتقد روس توسط دولت روسیه.

در کل، عدم وجود فضای گفت‌وگو در جامعه، نبود اعتقاد به صدق کلام طرف مقابل که اصل اولیه ایجاد فضای گفت‌وگو و تحقق عقلانیت تفاهمی در جامعه می‌باشد، عدم احترام به بلوغ و فهم جامعه در انتخاب راه درست و گزینش هر یک از گرایش‌ها و عقاید و همین‌طور عدم اعتماد به نفس هر یک از منادیان گرایش‌ها موجود در جامعه در زمینه قدرت بحث و ارائه دقیق و قدرتمند از خوانش خود و اعتقاد به ضعف خویش موجب رشد ترور برای حذف فیزیکی و یا ترور شخصیتی در جهت خدشه‌دار کردن اعتبار عمومی اندیشه رقیبان در جامعه خواهد شد. عملی که صلح را به مخاطره انداخته و اصل النصر فی الرعب را گسترش می‌دهد و دور تسلسل‌واری را موجب می‌شود که در آن گردش مسئولیت نه از روی رشد اندیشه و ارزش‌ها که براساس نشست‌ن توانایی ایجاد وحشت و یا حذف رقیبان از صحنه بر مسند قدرت از سوی هر یکی از بازیگران عرصه اجتماع است.

در این شماره از مجله خط صلح نگاهی ویژه به پدیده ترور خواهیم داشت.



ترور در لغت، در زبان فرانسه، به معنای هراس و هراس افکنی است. در لغتنامه دهخدا آمده است: «ترور مأخوذ از Terreur و به معنای قتل سیاسی به وسیله اسلحه در فارسی متداول شده است و تازیان معاصر إهراق را به جای ترور به کار می‌برند و این کلمه در فرانسه به معنای وحشت و خوف آمده و حکومت ترور هم اصول حکومت انقلابی است که پس از سقوط ژیروندنها (از ۳۱ مه ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۴م) در فرانسه مستقر گردید و اعدام‌های سیاسی فراوانی را متضمن بود.» در سیاست به کارهای خشونت آمیز و غیرقانونی حکومتها برای سرکوبی مخالفان خود و ترساندن آنها ترور می‌گویند و نیز کردار گروه‌های مبارزی که برای رسیدن به هدف‌های سیاسی خود دست به کارهای خشونت آمیز و هراس انگیز می‌زنند، ترور نامیده می‌شود.

ترور یا قتل سیاسی، نوعی آدم کشی است که عمدتاً با اهداف سیاسی یا عقیدتی انجام می‌گیرد. مقتول دارای مقام یا شهرت یا علایق سیاسی است و یا به دلیل اهانت به یک مرام عقیدتی مانند یک مذهب مورد سو قصد قرار می‌گیرد. ترور که در زبان فارسی بیشتر به قتل سیاسی توسط اسلحه گفته می‌شود، با تروریسم تفاوت‌های بنیادین و مهمی دارد. تروریسم که در فارسی از آن با عنوان دهشت افکنی یا هراس افکنی نام برده شده است، به هرگونه عملکرد یا تهدید برای ترساندن و یا آسیب رساندن به شهروندان، حکومت و یا گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی گفته می‌شود. تروریست یا ترورگر فرد یا گروهی است که از مکتب ترور یا تروریسم پیروی می‌کند. تروریست‌ها معمولاً برای تبلیغ ایدئولوژی خود و یا برای مقابله به مثل کردن با کشور دشمن خود دست به کشتار و ترور مردم غیر سیاسی می‌زنند تا با ایجاد ترس و وحشت در جامعه به خواسته‌های خود برسند. ستمگرکشی و دیگر شکل‌های ترور هرچند معمولاً در چارچوبی از وحشت‌گرایی (تروریسم) انجام می‌شوند، اما میان تروریسم و قتل سیاسی تفاوت‌های ماهوی مهمی وجود دارد. مفهوم واژه ترور یک منبع مهم ابهام‌زایی در مورد ماهیت قتل سیاسی است. واژه ترور (قتل سیاسی) گاه برای مشروعیت بخشیدن به اقدامات تروریست‌ها استفاده می‌شود. برخی پژوهشگران همچون دیوید راپوپورت و ایویانسکی نظریه امروزین ترور را برگرفته از نظریه ستمگرکشی می‌دانند. امروزه گرایشی برای گنجاندن قتل سیاسی در چارچوب تروریسم پدید آمده و از سوی دیگر بسیاری از گروه‌های وحشت نیز از تاکتیک قتل سیاسی استفاده می‌کنند. آشکارترین تمایز ترور و تروریسم این است که هدف یک قاتل سیاسی یک شخصیت معین است و اسلحه برای از میان بردن او استفاده می‌شود، اما هدف یک اقدام تروریستی جمعی است.

آدمکشی برای مقاصد سیاسی طرفداران بسیاری در طول تاریخ داشته است. سیسرو سخنور رومی کشتن افرادی که آن‌ها را هیولاهایی با نقاب انسانی می‌نامید، به قطع اعضای از کار افتاده بدن تشبیه کرده و آن را راه جلوگیری از انتشار فساد در پیکر همگانی انسان‌ها یعنی اجتماع می‌دانست. ایده ستمگرکشی سده‌ها بعد با نظریه مشروعیت مردمی حکومت پیوند می‌خورد. طرفداران ترور استدلال می‌کردند که مشروعیت حکومت ناشی از قراردادی است که با مردم بسته شده و وقتی مفاد قرارداد زیرپا نهاده می‌شود، زمینه برای از میان بردن حاکمان نیز فراهم شده است.

ترورگری روش حکومت‌هایی است که با بازداشت و شکنجه و اعدام

و انواع آزارهای غیرقانونی، از راه پلیس سیاسی، مخفی، مخالفان را سرکوب می‌کنند و می‌هراسانند، و یا روش دسته‌های راست یا چپی است که برای افکندن یا هراساندن دولت به آدمکشی و آدم دزدی و خرابکاری دست می‌زنند. روش آنارشیست‌های انقلابی (نک آنارشیسم) و نیز برخی دسته‌های انقلابی دیگر در روسیه ی تزاری ترورگری بود. از این جهت ترور به معنای کشتار سیاسی نیز به کار می‌رود و کسانی را که به کشتار سیاسی دست بزنند ترورگر (تروریست) می‌خوانند. در دوره ی انقلاب بزرگ فرانسه، از مه ۱۷۹۳ تا ژوئیه ی ۱۷۹۴ را دوره «حکومت ترور» می‌خوانند، زیرا در این دوره هزاران تن را با گیوتین گردن زدند. در ایران، بخصوص از مشروطیت به این سوء چند دسته ی ترورگر چپ و راست پیده شده اند که ترور شخصیت‌های سیاسی را روش خود قرار داده اند.

در تاریخ ایران و شرق اسلامی، فرقه ای که از ترور به صورت یک روش دائمی استفاده کرده اسماعیلیان نزاری یا پیروان حسن صباح هستند که ترورگرهای آنان چنان وحشتی در دل همگان، از جمله مسیحیان صلیبی، افکنده بود که هنوز در زبانهای اروپایی به نام «اساسین» (گویا، دگرگون شده ی حشاشون)، یعنی قاتل، معروفند.

جمهوری اسلامی و ترور

از سال ۱۳۵۸، مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران، به خصوص افراد درون سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات، حداقل با ۱۶۲ فقره قتل فراقضایی مخالفان سیاسی رژیم در سراسر جهان مرتبط شده اند. جمهوری اسلامی ایران مخالفینی را در خارج از کشور کشته است که شاید معروف‌ترین فرد کشته‌شده، شاپور بختیار آخرین نخست وزیر دوره پهلوی در پاریس باشد. در روز ۱۷ مرداد ۱۳۷۰، اجساد به قتل رسیده دکتر شاپور بختیار نخست وزیر اسبق ایران و منشی او سروش کتیه در محل اقامت دکتر بختیار، بیرون شهر پاریس در فرانسه کشف شد. دکتر بختیار به عنوان رئیس یک نماد عمده وحدت برای گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی بود تا آن زمان از دو سوء قصد جدی جان سالم به در برده بود. دکتر بختیار در یک دادگاه انقلابی غیابا به مرگ محکوم گردیده بود.

قربانیان ترورهای منتسب به حکومت انقلابی ایران، در کشورهایی مانند آمریکا، فرانسه، عراق و پاکستان مورد هدف واقع شده‌اند. همچنین در میان کشته‌شدگان نام اتباع غیرایرانی نیز به چشم می‌خورد. پل کلبنیکوف نویسنده آمریکایی مجله فوربز که مقاله‌ای با نام «آخوندهای میلیونر ایران» نوشته بود، وقتی از دفتر مجله در مسکو خارج می‌شود، به ضرب گلوله به قتل می‌رسد.

اولین قتل سیاسی برون مرزی موفق که می‌توان آن را با جمهوری اسلامی ایران مربوط دانست، ترور شهریار شفیق، خواهرزاده شاه سابق ایران است که در دی ماه ۱۳۵۸، در پاریس هدف شلیک گلوله قرار گرفته و کشته شد. این قتل فقط یک ماه پس از آنکه دولت پرتلفدار و وابسته به جبهه ملی نخست وزیر مهدی بازرگان توسط روحانیون بنیادگرا مجبور به کناره گیری شده و با شورای انقلاب جایگزین شده بود، انجام گرفت. آخرین قتل سیاسی خارج از مرزهای ایران و عراق که می‌توان آن را مستقیماً با جمهوری اسلامی مربوط دانست، کشتن دکتر رضا مظلومان، معاون رئیس سازمان درفش کاویانی است که در اردیبهشت ۱۳۷۵ در پاریس صورت گرفت.

باید گفت قتل هایی که در بین سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۷۵ اتفاق افتادند بعضی از اساسی ترین اصول قوانین بین المللی حقوق بشر را نقض نمودند. این قتل ها در بالاترین سطوح تشکیلات سیاسی و مذهبی ایران توسط مأموران ارشد رژیم که بسیاری از آنها تا به امروز از نفوذ برخوردار هستند، طرح، اجرا و هماهنگ گردیده است. همانطور که قاضی فریتف کوبسک در آلمان در جلسه نهایی دادگاه پرونده میکونوس، گفت: شواهد آشکار می سازد که حاکمان ایران نه تنها قتل های برون مرزی را تأیید نموده و قاتلان را محترم داشته پاداش می دهند، بلکه آنها خودشان این نوع قتل ها را بر علیه مردمی که صرفاً به دلائل سیاسی، نامطلوب می شوند، را طرح می نمایند. به منظور حفظ قدرتشان آنها حاضرند مخالفان سیاسی شان را سربه نیست نمایند.

• در متن نگاشته شده واژه های ترورگری و وحشت گرایی به عنوان معادل فارسی واژه تروریسم و همچنین واژه ترورگر به عنوان معادل واژه تروریست استفاده گردیده است.

منابع :

- دانشنامه سیاسی ، تالیف داریوش آشوری
- پناهاگی نیست (عملیات جهانی ترور جمهوری اسلامی ایران) ، گزارش منتشر شده مرکز اسناد حقوق بشر ایران
- تارنمای ویکی پدیای فارسی

ارتشبد غلامعلی اویسی و برادرش حسین اویسی نیز توسط عوامل منتسب به جمهوری اسلامی در پاریس ترور شدند. دکتر عبدالرحمن قاسملو (دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران)، عبدالله قادری آذر (نماینده حزب دمکرات کردستان در اروپا) و آقای فاضل رسول، یک کورد عراقی که به عنوان میانجی عمل می کرد، در طی ملاقاتی محرمانه با نمایندگان حکومت ایران در آپارتمانی در وین به قتل رسیدند. در واقعه ترور میکونوس چهار نفر از فعالین کورد مخالف جمهوری اسلامی (فتاح عبدلی، همایون اردلان، نوری دهکردی، صادق شرفکندی) در برلین کشته شدند. دادستان کل آلمان علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی و رئیس جمهور وقت ایران علی اکبر هاشمی رفسنجانی و وزیر امور خارجه آن دوره علی اکبر ولایتی و وزیر اطلاعات سابق علی فلاحیان را نیز به دخالت در این ماجرا متهم کرد. علی فلاحیان هم اکنون نیز به جرم قتل و تروریسم تحت تعقیب اینترپل است.

در یکی دیگر از جنجالی ترین قتل های منتسب به جمهوری اسلامی برادر فروغ فرخزاد شاعر معاصر ایرانی، فریدون فرخزاد، شاعر، برنامه ساز رادیو و تلویزیون، خواننده، مجری تلویزیونی و رادیویی، ترانه سرا، آهنگساز، بازیگر و فعال سیاسی ایرانی معترض به حکومت جمهوری اسلامی ایران در محل سکونتش در شهر بن بر اثر ضربات چاقو به قتل رسید.

Thousands of children are being misled and mis-educated into terrorism...



STOP TERRORISM

«قتل های زنجیره ای یعنی محکوم به اعدام کردن های غیابی شهروندان و اجرای مخفیانه احکام صادره از چه سالی و به دستور چه کسی یا کسانی آغاز شد؟»

آیا آقای پورمحمدی مانند آقای حسینیان و دیگر مریدان آقای مصباح یزدی مقتولان را مهدورالدم و سعید امامی را شهید می داند؟» این دو سوال نیز همچون بقیه شش سوال مصطفی تاج زاده از مصطفی پورمحمدی بی پاسخ مانده است. پورمحمدی رئیس سازمان بازرسی کل کشور که زمانی از مسئولان وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران بود اخیرا با اظهار سخنانی درباره قتل های زنجیره ای و متهم کردن اصلاح طلبان به دست داشتن در این قتل ها، جدال برسر این پرونده حل نشده را زنده کرد.

در حالی که مصطفی پورمحمدی خود به دست داشتن در قتل های زنجیره ای متهم است در گفت و گو با سایت مشرق اظهار داشت: «این داستان جزو پروپاگاندا ها و جو سازی هایی است که جریان چپ در کشور راه انداخت. جریان چپ وقتی می خواست کسی را بکود باید یک بهانه و اتهامی برایش مطرح می کرد. یک عده را می گفتند تند رو هستند، یک عده ای را هم گفتند چماق دارند و بعدش هم داستان قتل های زنجیره ای درست شد. که جناب آقای دری نجف آبادی آن موقع وزیر بود و این حادثه زمان ایشان اتفاق افتاد.»

دری نجف آبادی، وزیر اطلاعات دولت خاتمی همزمان با افشای قتل های زنجیره ای از سمت خود کناره گذاشته شد. پورمحمدی با متهم کردن اصلاح طلبان به دست داشتن در قتل ها اظهار داشت: «نکته جالب هم این است که افراد اصلی ای که در این قتل ها مسئول مستقیم بودند، مشهورترین نیروهای چپ وزارت اطلاعات بودند و ما به خاطر اینکه نمی خواستیم به این جدال دامن بزنیم و این را به مصلحت کشور نمی دانستیم در آن مقطع روی این موضوع مانور ندادیم. آدم هایش هم موجودند. افرادی که اعتراف کردند که این حرکت های ناروا و ناصحیح و خلاف قانون و شرع و مضر برای مملکت را انجام دادند، چهره های مشهور چپ در وزارت اطلاعات بودند.»

مصطفی تاجزاده طی نامه ای از زندان سوالهایی نوشته و یادآوری کرده پورمحمدی سالها در دستگاه قضایی، اطلاعات و دفتر رهبری حضور داشت و اگر پورمحمدی به این سوالات جواب بدهد، خیلی از نقاط تاریک پرونده قتل

های زنجیره ای برطرف می شود.

چند روز پیش هم، محمد نوریزاد در گفتگو با سایت کلمه، از ابولقاسم طالبی کارگردان فیلم قلاده های طلا به عنوان عضو اداره ی اطلاعات اصفهان یاد کرد و به نقل از او نحوه ی قتل شاپور بختیار آخرین نخست وزیر دوران پهلوی را شرح داد.

هاشمی رفسنجانی نیز به تازگی وقوع قتل های خارج کشور را کار عوامل خودسر دانسته و آن را مرتبط با مسئله ارتباط با غرب دانسته است. وی در گفت و گو با فصل نامه مطالعات بین المللی اظهار داشت: «آنها می فهمیدند که اینها خواست و استراتژی دولت نیست. فرض کنید تروری در کشوری انجام می شد، بزرگش نمی کردند. ولی افراطی هایی بودند که هنوز هم هستند و همیشه بوده اند. می کونوسی که شما می گوید هم از همین نوع است. جریاناتی این گونه همیشه بوده اند. در زمان امام هم این گونه افراد بودند. با اینکه امام هم با این گونه کارها موافق نبودند یکبار در یکی از کشورهای همجوار، محموله مواد منفجره ای کشف کرده بودند و این هم تاثیر منفی روی ما داشت. بله، فکر می کنم هنوز هم آدم های خودسر هستند. ولی سیاست کشور این گونه نیست.»

پس از آن عباس سلیمی نمین مدیر دفتر مطالعات تاریخ ایران در پاسخ به هاشمی در گفت و گو با سایت مشرق نیوز به «نقش» دولت اکبر هاشمی رفسنجانی در ماجرای ترور رستوران می کونوس این گونه پرداخت:

«پیش کشیدن ماجرای می کونوس یک مانور تبلیغاتی است. این قضیه در زمان وزارت اطلاعات آقای فلاحیان اتفاق افتاد و همگان می دانند که آقای فلاحیان چقدر با آقای هاشمی نزدیک است. اگر ایشان درست می گویند که کار عناصر خودسر بوده باید ایشان را عزل می کردند چه اینکه آقای فلاحیان از این موضوع اطلاع داشتند یا خیر! اصلا با اینکه غرب نتوانست در این ماجرا مستندات قابل قبولی ارائه دهد ایشان از

پیش کشیدن این بحث چه هدفی را دنبال می کنند؟ به نظر من می خواهد بگوید اگر در دولت من هم کاری علیه غرب صورت گرفته است کار من نبوده و کار یک سری عناصر خود سر بوده است و این اصلا شایسته ایشان نیست! اصلا حالا غرب این رفع اتهام ایشان از خود را می پذیرد؟ پیش کشیدن این قضیه بیشتر یک پیام به غرب است و یک نوع رقابت با احمدی نژاد که بتواند نظر غرب را جلب کند. البته نمی خواهم در مورد اتفاقاتی که در زمان ایشان در وزارت اطلاعات آقای فلاحیان افتاد بیش از این صحبت کنم که طولانی می شود و آنگاه پای مسائل دیگری به میان می آید که به صلاح ایشان نیست.»

این اولین بار است که این چنین آشکار در جمهوری اسلامی پیرامون ترورهای خارج کشور موضع گیری می شود و حتی مسئولیت قتل ها به پای عناصر خودسر اما مرتبط با نظام نوشته می شود.

در حالی که مصطفی تاج زاده گروهی از اصول گرایان و مصطفی پورمحمدی اصلاح طلبان یا چنان که خود می گوید جناح چپ را متهم کرده، هاشمی رفسنجانی از ارتباط ترورها با سیاست خارجی جمهوری اسلامی و به هم ریختن مناسبات برای ناکام گذاشتن بوروکرات ها سخن می گوید و عباس سلیمی نمین با تهدید ضمنی هاشمی را به سکوت فرا می خواند.



نمایانگر خواست سنت ها و حاکمان سنتی است؛ دفاع از ارزش ها به هر شکل ممکن. گاهی ارزش های کهن به هسته ای تبدیل می شود که حاکم و بخش سنتی جامعه-بازار به آن متصل شده و در برابر تغییرات اجتماعی مقاومت می کنند و گاهی ارزشهایی -ظاهراً- جدید این نقش را بر عهده می گیرند. برای شکل اول مثال بازگشت کلیسا در اسپانیای قرن هجدهم و حکومت جمهوری اسلامی ایران مناسب می نمایند. حکومت هایی که عقاید مذهبی را به کهن ترین و خشن ترین نحو، ابزاری برای اتحاد-سرکوب قرار می دهند. برای شکل دوم هم نمونه های فاشیست ایتالیا و نازیست آلمان در دهه های بیست تا چهل میلادی بهترین نمونه ها هستند که ملی گرایی و نژادپرستی دستمایه ی آن ها قرار گرفت.

دوم؛ ترس و خشونت:

از دید روانی بسیاری از رفتارهای خودآگاه آدمیان نمودی هستند از امیال ناخودآگاهشان و گاهی نه چندان هم تراز با آن امیال. برای مثال کودکی که در مرحله ی رشد و شکل گیری شخصیت، خود را جزیی از تن مادر و مادر را جزیی از تن خود می داند، به هنگام بریده شدن از وی دچار پریشانی های مکرر می شود، تا جایی که حتی -با تحلیل فروید- دچار عقده هایی بسیار عمیق و ماندگار نسبت به پدر می شود. از این دست عکس العمل ها در رفتار روزمره مان هم نشانه هایی بی شمار می بینیم. یکی از حیاتی ترین عکس العمل های طبیعی بشر خشم است. انسانی که در برابر طبیعت وحشی، ناتوان بوده و توان مقابله با بسیاری پدیده ها را در خود

”آقای گاندی! آنجا که شاهدهی نیست؛ شهیدی هم در کار نیست“ مارتین بوبر، خاخام یهودی و از پژوهشگران دینی صلح طلب نخست؛ تمامیت خواهی:

واژه ی توتالیتترینیسم نسبت به سایر واژگان فلسفه سیاسی بسیار جوان است. کاربرد آن از دهه ی بیستم میلادی در قرن پیش آغاز شده و مثالهایش برخی حکومت های معاصرند. از ویژگی هایش می توان به این ها اشاره کرد:

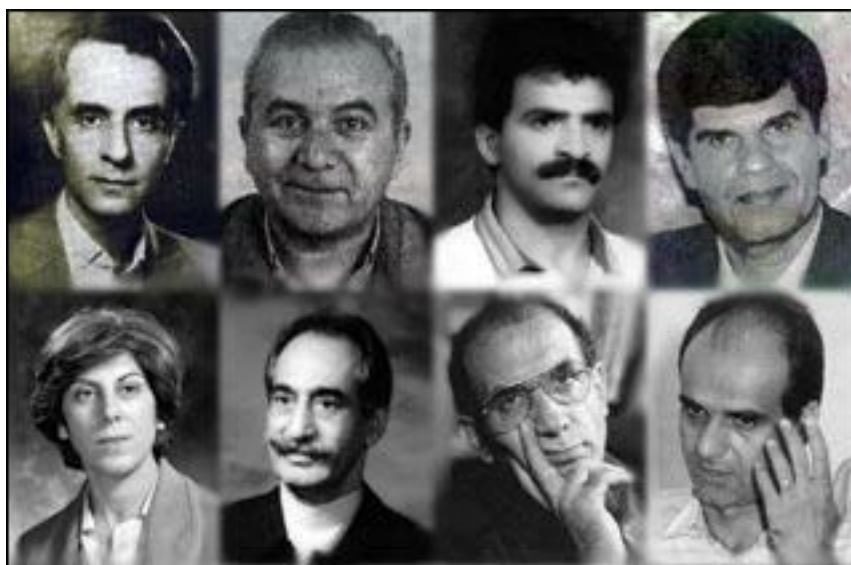
- حکومت تک حزبی(تک امتی)
- رهبری کاریزماتیک و فراقانونی
- پلیس مخفی
- پلیس و ارتش قدرتمند و خشن و ...

قدر مسلم آن که این شیوه ی حکومتی در تقسیم بندی های کلاسیک انواع حکومت وجود نداشته و ظهورش با گذار جامعه به سمت مدرنیته هم زمان است؛البته الزامی نیست. چرا که در دوران گذشته معیار حکومت کردن، علی رغم پذیرفتن برجسب هایی چون فضیلت و یا شجاعت؛ ریشه هایی شدیداً اقتصادی داشته است. حاکم به بالاترین بنگاه کسب درآمد چنگ میازیده و اطرافیان صرفاً برای کسب و حفظ درآمد بیشتر از حاکم دفاع می کرده اند. اما با گذار به دوران مدرن و ورود عقل به جرگه ها؛ اعتقادات و ارزش های همیشه درست، در خطر تشکیک یا حتی سقوط قرار می گیرند و این یعنی در خطر قرار گرفتن معیارهای حاکمیت حاکمان. در نگاهی تاریخی می توان به این معیار جدید حکومت پی برد، معیاری که



داخلی حکومت‌ها محدود نمی‌شود؛ مثال بارز آن جهت‌گیری آمریکا به ظاهر غیر توتالیتر در برابر رشد کمونیسم بود. همانگونه که استالین در روسیه و مائو در چین خون‌ها ریختند و دروغ‌ها پراکندند، ماشین جنگی آمریکا هم ویتنام را در نوردید و هالیوود افسانه‌ها از آن ساخت. همین‌گونه بود شکل‌گیری ارتش‌های قدرتمند ناتو و ...

پس تا زمانی که ارزش‌های شعار حاکمان اقتصادی باشد و درآمد مهم‌ترین دغدغه‌ی ظاهری و واقعی باشد ترور کم‌رنگ‌تر شده و مفاهیمی چون استثمار، ریا و بیگاری ملموس‌تر می‌شوند؛ اما زمانی که لعاب هرگونه ایدئولوژی بر پیکره‌ی منافع اقتصادی داده شود، حکومت‌ها بقای خود و خودی‌ها را در گرو حذف دیگران می‌دانند.



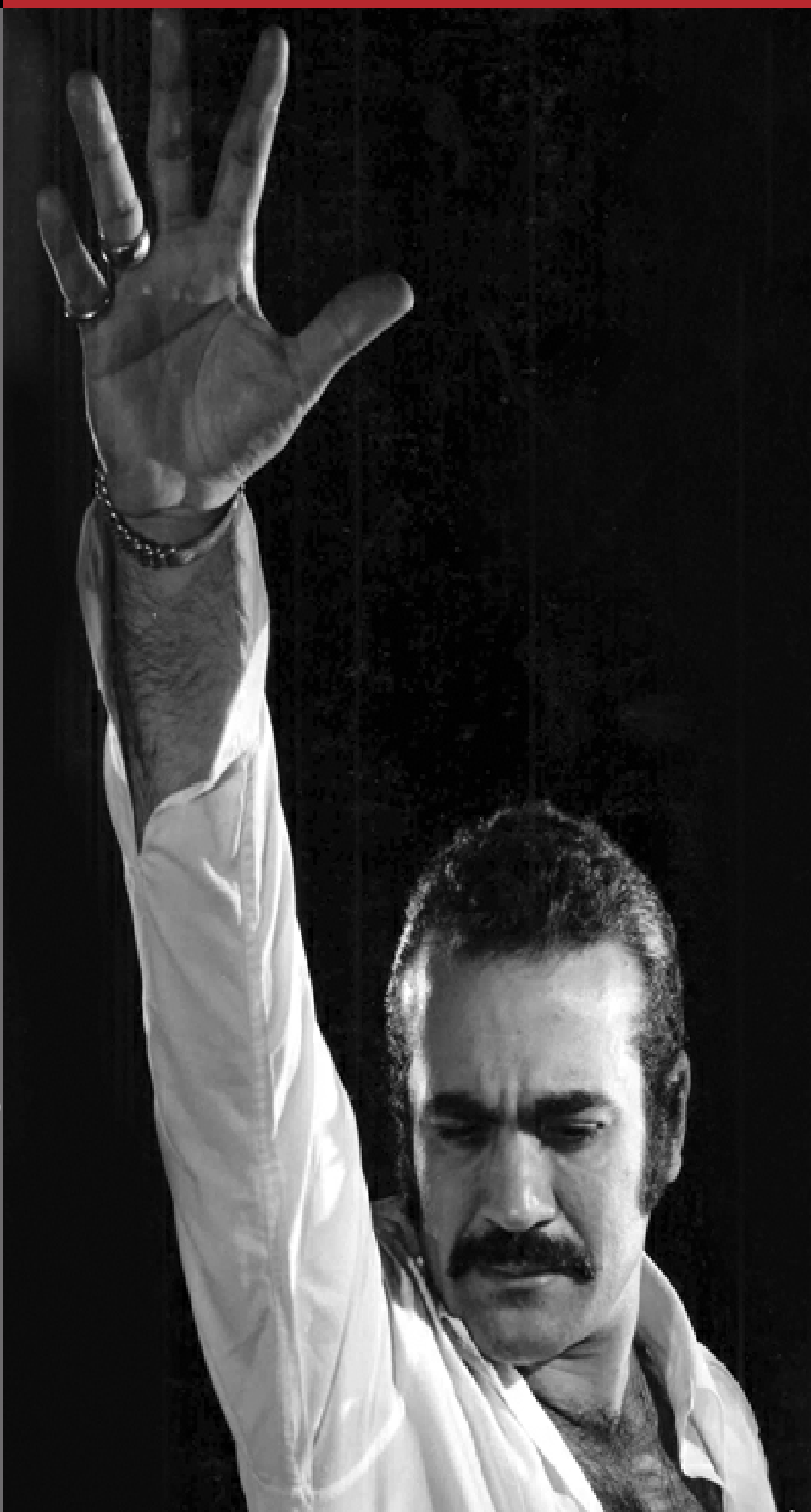
با حمید نوذری از مولفین کتاب «هنوز در برلین قاضی هست» و «سیستم جنایت کار» پیرامون ترورهای مخالفین جمهوری اسلامی در خارج کشور به گفت و گو نشستیم. بخش نخست این گفت و گو در شماره قبل ماهنامه خط صلح منتشر شد و بخش دوم در ذیل می آید. در گفت و گوی پیش رو از او پیرامون تحقیقات، دادگاه ها و واکنش کشورهای غربی به ترورها پرسیدم.

- چرا در وین و پاریس حکومت ایران موفق شد از محکومیت در دادگاه بگریزد اما در برلین این شانس را نیاورد؟

- در وین اصلا امکان برگزاری دادگاه به وجود نیامد، طبق اطلاعاتی که بعدها اتریشی ها منتشر کردند دولت اتریش تلاش کرد تا جلوی تحقیقات پلیس و سازمان امنیت اتریش را سد کند. دادگاه در اتریش هنگامی تشکیل شود که مدارک محکمه پسند از سوی پلیس ارائه شده بود اما دولت اتریش با اجازه به خارج شدن متهمین به ترور عملا امکان ادامه کار دادگاه را از بین برد. در پاریس دادگاه قتل آقای بختیار در سال ۱۹۹۴ برگزار شد اما تا مرحله آخر نرفت به این دلیل که دادگاه اعلام کرد می داند که تروریست ها با مقامات حکومت ایران در ارتباط بودند اما مدرکی وجود ندارد که حکومت ایران را آمر قتل ها معرفی کند.

ماجرای میکونوس به چند دلیل فرق می کرد. اول این که سریعاً اطلاعاتی به مسئولین جنایی و امنیتی آلمان رسید که مکان قاتل ها را مشخص می کرد، اطلاعاتی که طبق گفته مقامات آلمان از منابع اطلاعاتی آلمان در بین حزب الله لبنان و ظاهراً سفارت ایران به دست آمده بود. همه متهمینی که دستگیر شدند از چهره های شناخته شده حزب الله بودند. حرف های فلاحیان، دستگیری کاظم دارابی، اطلاعاتی که سازمان امنیت داخلی آلمان و سازمان اطلاعات یکی از کشورهای معروف به کشور دوست ارائه کردند نشان دهنده این بود که یک تیم اطلاعاتی ایرانی مستقیماً از تهران برای ترور وارد شده است.

از طریق کنترل مکالمات حتی مشخص شد که کد عملیات فریاد بزرگ علوی بوده است و اضافه شدن ابوالقاسم مصباحی - شاهد C- و چگونگی تصمیم گیری در کمیته امور ویژه نشان داد که هم عاملین و هم آمرین از حکومت ایران بودند.



- چند نفر در خارج کشور ترور شدند و چند نفر به دلیل ارتکاب ترور محکوم شدند؟
- آماری بین نود تا بیش از دویست نفر وجود دارد.
- کشته شدند یا در لیست ترور حضور داشتند؟
- کشته شدند. در رابطه با محکومیت هم به جز دادگاه میکونوس و یک محکومیت نسبی در دادگاه قتل بختیار محکومیت دیگری وجود نداشت.
- حتی دادگاه دیگری هم غیر از این دو مورد برگزار نشد؟
- خیر، حتی دادگاه هم برگزار نشد. خیلی ها ترور شدند، فرخزاد، محمدی، چیت ساز، قاسملو، اویسی، برومند و خیلی های دیگر اما هیچ دادگاهی برگزار نشد.
- دادگستری های کشورهای غربی چه می کردند؟ پرونده ها را می بستند؟
- مدارک محکمه پسندی برای ارائه باقی نمی ماند. تنها یک بار یک مسئله جدی پیش آمد، زمانی که قاتلین دکتر کاظم رجوی در سوئیس را چند سال بعد در فرانسه دستگیر کردند و قرار بود این ها در شب سال نو ۱۹۹۴ از طرف فرانسه به سوئیس تحویل داده شوند که همان شب یک سازش بزرگ بین دولت میتران و رفسنجانی انجام شد و قاتلین دکتر کاظم رجوی به جای این که به پلیس سوئیس ارجاع داده شوند به ایران برگردانده شدند. اگر دولت میتران این ضربه بزرگ را نزده بود ممکن بود پرونده تروریسم دولتی مدت ها پیش در اروپا بسته شود، چنان که شاهد بودیم که بعد از دادگاه میکونوس جمهوری اسلامی نتوانست در اروپا دست به ترور بزند.
- آخرین ترور خارج کشور کی بود؟
- تا آن جایی که من می دانم ترور رضا مظلومان در سال ۱۹۹۶ در مرز آلمان و فرانسه.

- به نظر شما قابل باور است که هیچ دلیل محکمه پسندی برای ترورها باقی نمانده باشد؟
- بله، مثلا محمدی را که کشتند بعد از ماه ها تلاش غیر یک اسلحه به چیز دیگری نرسیدند یا در مورد غلام کشاورز یا فریدون فرخزاد خیلی پی گیری انجام شد اما سرنخی پیدا نشد. گاهی اوقات ترورها حرفه ای تر صورت گرفته یا آسان تر بوده است اما بعضی وقت ها هم مثل ترور کاظم رجوی یا بختیار یا قاسملو به این دلیل که انجام این ترورها خیلی مشکل بوده یک سری رده پاهای جدی به جا مانده است. نزدیک شدن به آدمی مثل قاسملو یا شرفکندی یا بختیار به آسانی فریدون فرخزاد یا اکبر محمدی - خلبان سابق رفسنجانی که در هامبورگ ترور شد - نبوده است. تا آن جایی که من می دانم حداقل در

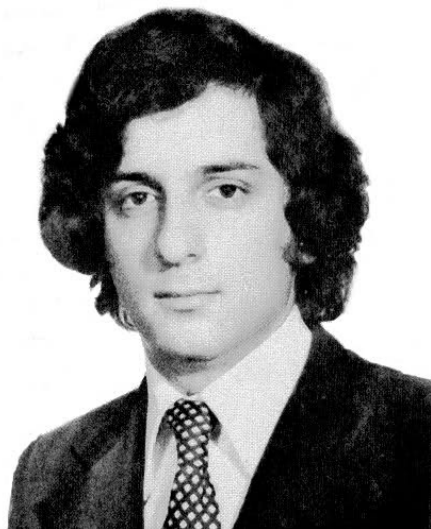
آلمان فشار سیاسی برای عدم پی گیری حقوقی ترورها وجود نداشته است بلکه واقعا سرنخی دست مقامات قضایی یا پلیس آلمان نیفتاده بود.

- بسیاری معتقدند کشورهای غربی در روابط خارجی ابتدا منافع ملی و نظم بین الملل و در مرحله بعد احتمالا حقوق بشر را مد نظر قرار می دهد. در رابطه با قتل ها هم چنین بود؟
- در برخی جاها بله، در اتریش در رابطه با قتل قاسملو با وجود این که دولت اتریش می توانست جلوی سفر مسئولین مرگ را بگیرد اما این کار را نکرد. روابط سیاسی و اقتصادی یا ترس از عکس العمل دولت ایران باعث شد که دولت اتریش مماشات کند. در مورد تحویل قاتلین کاظم رجوی هم دولت فرانسه کوتاه آمد. در رابطه با دولت های دیگر هم این مشخص شده که تا پیش از میکونوس گزارش های زیادی از سوی پلیس و مقامات امنیتی آلمان درباره فعالیت های تروریستی ایران به دولت آلمان داده شده بود اما این همه باعث نشد که این ها از گستردگی روابط که در سال ۱۹۹۲ به نام دیالوگ انتقادی معروف بود دست بکشند. ما اطلاع موثق داریم از رئیس دفتر صدر اعظم سابق آلمان آقای برند اشمیت بائر که به عنوان شاهد هم در دادگاه میکونوس حاضر شد، وی گفت در تابستان ۱۹۹۲ که مقدمات دیالوگ انتقادی در حال انجام بود دولت آلمان موظف بود که یک سری صحبت های سیاسی و پیش گیرانه ای را با ایران انجام دهد، به همین دلیل یک هیات بلندپایه ایرانی در تابستان ۱۹۹۲ به بن پایتخت سابق آلمان وارد شد و یکی از شرایط دولت آلمان برای برقراری روابط گسترده این بوده است که دولت ایران در آلمان و اروپا دست به ترور نزند و ظاهرا هیات ایرانی هم این خواسته را قبول کرد هر چند در عمل به آن پایبند نبود.
- پس دولت آلمان خبر داشت که فعالیت های تروریستی از سوی ایران صورت می گیرد، و در همان ماه ها یک تیم ترور ایرانی در آلمان بوده که مسئول پی ریزی ترور میکونوس بوده اند. به عبارت دیگر قراردادهای بین المللی و چندجانبه هیچ گاه باعث نشده که جمهوری اسلامی ایران از ترور و تروریسم فاصله بگیرد، دیدیم که برخورد سخت و مستقیم، دادگاه در برلن و ایستادن جلوی دولت ایران بود که مانع ادامه ترورهای دولتی شد. مماشات و امتیاز دادن به دولت ایران هیچ گاه باعث نشده که ایران از ترور و کشتار مخالفین دست بردارد.
- ترورهای داخلی هم ظاهرا بعد افشای علنی متوقف شد.
- عده ای بر این نظر هستند اما خیلی ها هم معتقدند که بعد از آن هم ترورهای بی سر و صدایی در ایران انجام شده است. خبرهای خیلی زیادی هست که از بین بردن برخی مسئولین رده بالای سپاه یا ناراضیانی که در رژیم بودند به وسیله نیروهای امنیتی حکومت ایران صورت گرفته است اما فعلا این ها در سطح خبر باقی مانده اند.
- از شرکت شما در این مصاحبه ممنونم



شروع این ماجراها از سال ۹۷۹۱ آغاز گردید.

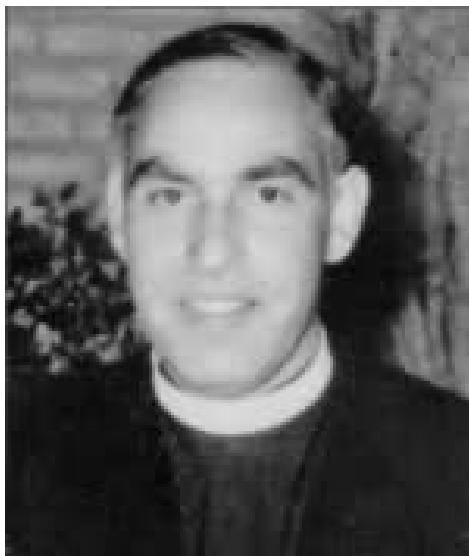
کشیش ارسطو سیاح در فوریه ۹۷۹۱ در شیراز در دفتر کارش ترور شد، او اولین مسیحی است که بعد از انقلاب کشته شد.



بهرام دهقانی تفتی - در ۵۹۹۱ متولد شد، در تابستان سال ۸۷۹۱ به ایران بازگشت و در کالج دخترانه دماوند واقع در شمال تهران به تدریس اقتصاد و ادبیات نمایشی مشغول شد. بهرام می‌خواست از این طریق خدمت سربازی خود را نیز انجام دهد. او علاوه بر تدریس، به‌طور نیمه‌وقت به‌عنوان مترجم برای خبرگزاری نیک نیز کار می‌کرد. در ژانویه سال ۰۸۹۱ بهرام دهقانی سفری دو روزه به انگلیس داشت

بنابراین مطابق مقررات آن دوران گذرنامه خود را ۵ روز قبل از پرواز به مقامات دولتی تحویل داد تا روز پرواز آن را در فرودگاه بازپس بگیرد. اما در فرودگاه به او گفته شد که اسمش در «لیست سیاه» است و اجازه خروج از کشور را ندارد. بهرام که برای چنین ممانعتی هیچ‌گونه دلیلی سراغ نداشت، از اینکه گروهی آزادی او را سلب کرده‌اند سخت آزرده‌خاطر شد و کوشید با مراجعه به دستگاه‌های دولتی، علت توقیف گذرنامه‌اش را جویا شود. اما پاسخی نمی‌یافت. تنها به او گفته شد که گره کار در اصفهان است. وقتی به اصفهان مراجعه کرد، به او گفتند:

«با خودت مشکلی نداریم، اما پدرت در دسر ایجاد می‌کند. به او بگو اموال کلیسا را به ما تحویل بدهد.» بهرام به این ناعدالتی اعتراض کرد، اما به او گفتند:



اسقف حسن دهقانی تفتی در پنج سالگی مادرش را از دست داد و با موافقت خانواده اش او به یکی از اعضای انجمن مرسین کلیسا تحت تعلیم تربیت و نگهداری قرار گرفت در ۸۱ سالگی تعمید گرفت و مسئولیت اسقفیت دایره اسقفی ایران را بر عهده داشت در اکتبر ۹۷۹۱ در اتاق خوابش به همراه همسر بریتانیایی‌اش در اصفهان مورد حمله مسلحانه پنج مرد ناشناس قرار گرفت ولی هیچ‌یک از گلوله‌ها به او اصابت نکرد در آن حادثه همسر دهقانی تفتی زخمی شد. او یک هفته پس از آن واقعه جهت شرکت در نشست اسقفان اعظم کلیسای انگلیکن در قبرس ایران را ترک کرد و هنگامیکه قصد بازگشت داشت اعضای کمیته اسقفی مانع او شدند. در ماه مه همان سال منشی او مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شدت زخمی شد.

طبق آمار رسمی در ایران تعداد سی صد هزار نفر مسیحی زندگی می‌کنند، تعدادی آشوری و تعدادی دیگر از ارامنه هستند اما در هیچ جا آماری از تعداد مسلمان زادگانی که اینک مسیحی شده‌اند وجود ندارد. در حالی که هم اکنون بسیاری از این نوکیشان یا به صورت پنهانی به اعمال دینی خود می‌پردازند یا در زندانها به سر می‌برند و یا برای گریختن از مجازات‌های سنگین از کشور خارج شده‌اند.

برای درک بهتر نوع نگاه حکومت ایران به نوکیشان مسیحی لازم است به قانون مجازات اسلامی توجه شود که برای بازگشت از اسلام (ارتداد) مجازات مرگ تعیین کرده است. در این قانون از دو نوع مرتد سخن می‌رود:

۱. مرتد فطری: کسی است که یکی از والدینش مسلمان است و خود پس از بلوغ ایمان آورده و سپس رویگردان می‌شود.

۲. مرتد ملی: کسی است که والدین غیرمسلمان داشته باشد اما خود در زمان بلوغ ایمان آورده و سپس رویگردان شود.

در هر دو صورت مجازات ارتداد مرگ است، اما مرتد ملی شانس این را دارد که تاسه روز پس از صدور حکم ارشاد و توصیه به توبه شود و در صورت عدم توبه حکم مرگ او اجرا شود.

در این جا نگاهی می‌اندازیم به زندگی نامه چند تن از مسیحیان ایرانی که از ابتدای انقلاب تاکنون به قتل رسیده‌اند.



«مواظب باش! خودت هم ممکن است دستگیر شوی». چندی بعد، از مسافرت او به انگلیس جهت شرکت در مراسم ازدواج خواهرش نیز جلوگیری شد، اما کماکان به تدریس در کالج ادامه داد. چند هفته بعد، روز ۶ می سال ۸۹۱، در حالی که بهرام دهقانی از تدریس در کالج دماوند باز می‌گشت، چند نفر اتومبیلش را متوقف کرده، او را به یکی از خیابان‌های خلوت حوالی زندان تهران بردند و سپس وی را در اتومبیل خودش به ضرب گلوله از پای درآوردند.

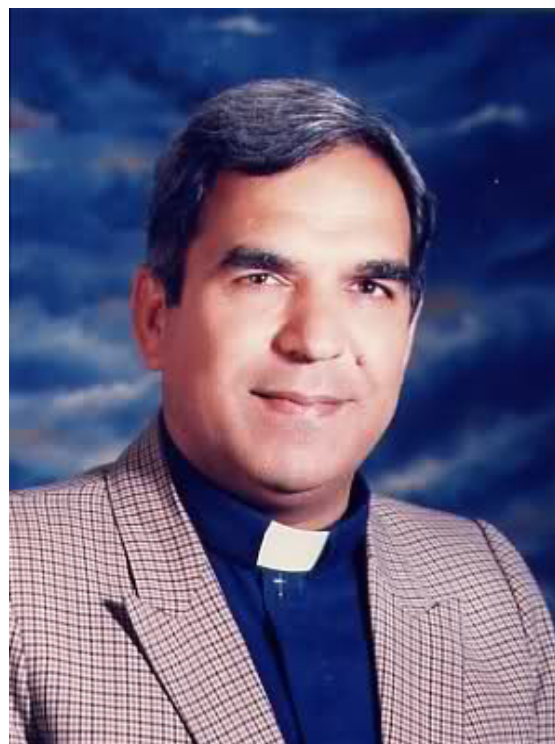


اسقف هایک هوسپیان در سال ۹۶۹۱ رهبری کلیسای گرگان را به عهده گرفت.

در سال ۲۸۹۱ در مقام ناظر کلیساهای جماعت ربانی ایران انجام وظیفه نمود. اسقف هایک در ایجاد همکاری و اتحاد بیشتر بین کلیساهای پروتستان ایران نقشی کلیدی ایفا نمود و به ویژه بر اصل اتحاد کلیسا به عنوان بدن مسیح تأکیدی خاص داشت.

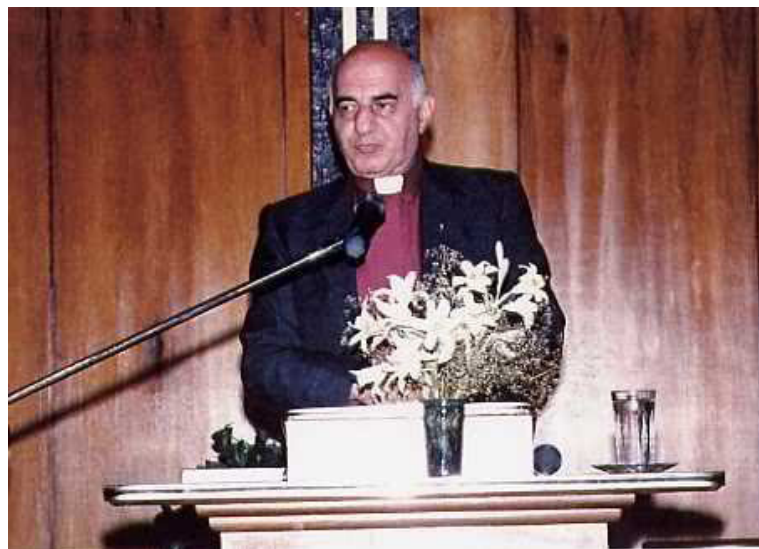
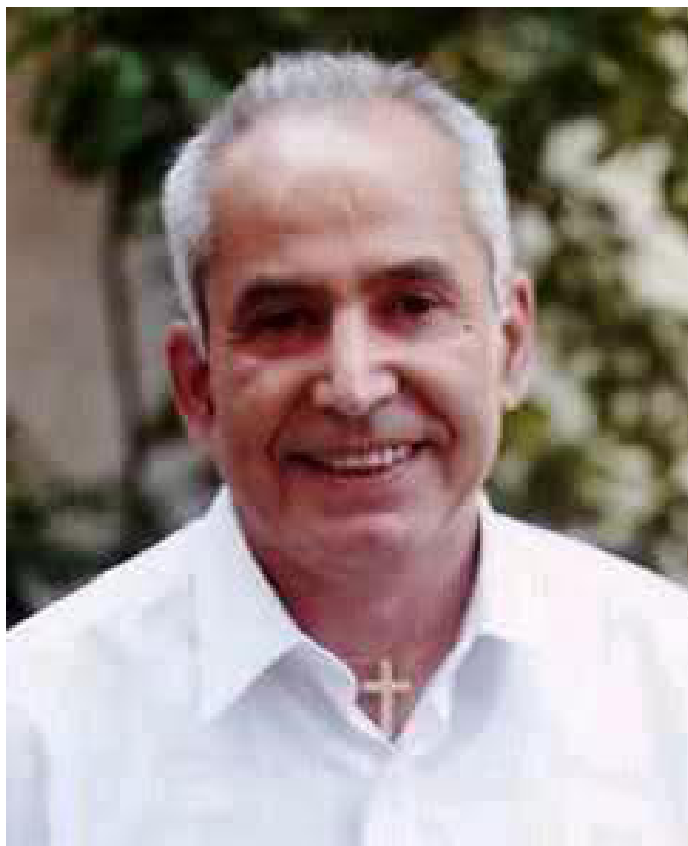
او پس از مطلع شدن از صدور حکم اعدام برای کشیش مهدی دیباج، این خبر را در رسانه ای کرد. انتشار جهانی این خبر باعث شد تا مقامات حکومت مهدی دیباج را از زندان آزاد کنند. اما چند روز بعد پیکر خونین اسقف هایک در حالی که به طرزی فجیع با ضربات چاقو به قتل رسیده بود در حومه تهران پیدا شد.

چند روز بعد از آزادی کشیش دیباج در ۹۱ ژانویه ۴۹۹۱ در مسیر فرودگاه مهرآباد ربوده شد و با ۶۲ ضربه چاقو به قتل رسید. جسد او را ۲۱ روز بعد در پزشکی قانونی تحویل خانواده اش دادند. او سال ها رهبر کلیسای پروتستان (جماعت ربانی) ایران بود.



کشیش حسین سودمند در سال ۱۵۹۱ در مشهد در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. هنگام سربازی در نتیجه دوستی با جوانی مسیحی به مسیحیت گروید. سپس با یک خانم مسیحی نابینا ازدواج کرد که ثمره آن چهار فرزند بود. او در خانه اش در مشهد کلیسایی ایجاد کرده بود و به همین دلیل دستگیر شد. پس از آزادی موقتش رهبران کلیسا از وی خواستند که به اتفاق خانواده از کشور خارج و شبانی کلیسایی در یونان را بعهده بگیرد اما او اعلام کرد که خداوند او را برای خدمت در ایران خوانده است. چند هفته بعد از او خواسته شد مجدداً خود را به مقامات قضایی مشهد معرفی کند، نزدیک به دو هفته خبری نبود تا عاقبت در سوم دسامبر ۰۹۹۱ به خانواده اش اطلاع داده شد که زندانی بخاطر پافشاری بر ایمان مسیحی در محوطه زندان مشهد به دار آویخته شده و در مخروبه ای در حومه شهر دفن گردیده است.





کشیش طاطوس میکائیلیان در سال ۲۳۹۱ در تهران به دنیا آمد. ایشان در سال ۵۶۹۱ با ژولیت ازدواج کرد و صاحب سه فرزند شد.

او عضو شورای کلیساهای انجیلی ایران، نویسنده، مترجم و محقق بود و برخی او را برجسته‌ترین مترجم کلیسای ایران در دوران معاصر دانست. وی در طول زندگی خود بیش از ۰۶ جلد کتاب در زمینه‌های روحانی و اخلاقی ترجمه نمود. همچنین علاوه بر شبانی کلیساهای انجیلی، پس از شهادت اسقف هایک ریاست شورای شبانان کلیساهای پروتستان ایران را نیز بر عهده داشت.

دیباج روز ۴۱ مرداد ۱۳۳۱ برابر ۵ ماه اوت ۴۳۹۱ میلادی در اصفهان به دنیا آمد. در ۴۱ سالگی به مسیحیت گروید و بلافاصله از خانه پدری اخراج گردید. به تهران رفت و خانواده‌ای مسیحی سرپرستی او را به عهده گرفتند.

مدتی بعد به پیشنهاد رهبران وقت کلیسای انجیلی، جهت فراگیری الهیات مسیحی عازم بیروت شد و سپس برای گذراندن دوره‌های تکمیلی به کشورهای هندوستان و سوئیس سفر کرد. به مدت دو سال نیز در افغانستان ماند و پس از بازگشت به ایران در دانشکده فنی بابل به تدریس زبان انگلیسی پرداخت. در سال ۵۸۹۱ دستگیر شد اما به‌خاطر پافشاری در ایمان مسیحی خود و عدم انکار مسیح، در سال ۳۹۹۱ برای محاکمه به دادگاه ساری احضار شد. ایشان در جلسه دادگاه دفاعیه معروف خود را ارائه داد که در روزنامه تایمز لندن نیز به چاپ رسید. دادگاه او را مجرم شناخته شد و برای ارتداد به مرگ محکوم کرد. در واکنش به این حکم، اسقف هایک هوسپیان که در آن زمان رهبری کلیساهای جماعت ربانی ایران را برعهده داشت، محافل جهانی را از این امر باخبر ساخت و مدت کوتاهی بعد، مقامات حکومت تحت فشارهای بین‌المللی دیباج را بدون هیچ توضیحی آزاد کردند. بدین ترتیب او در ژانویه سال ۴۹۹۱، پس از ۹ سال و ۷۲ روز اسارت از زندان آزاد شد.

مهدی دیباج در روز ۴۲ ژوئن ۴۹۹۱، هنگامی که از باغ کلیسا واقع در زیبا دشت کرج برای شرکت در جشن تولد دخترشان فرشته عازم منزل بود، توسط افراد ناشناس ربوده شد. آن‌ها او را به جنگل‌های حومه تهران بردند و با ضربات چاقو به قتل رساندند.

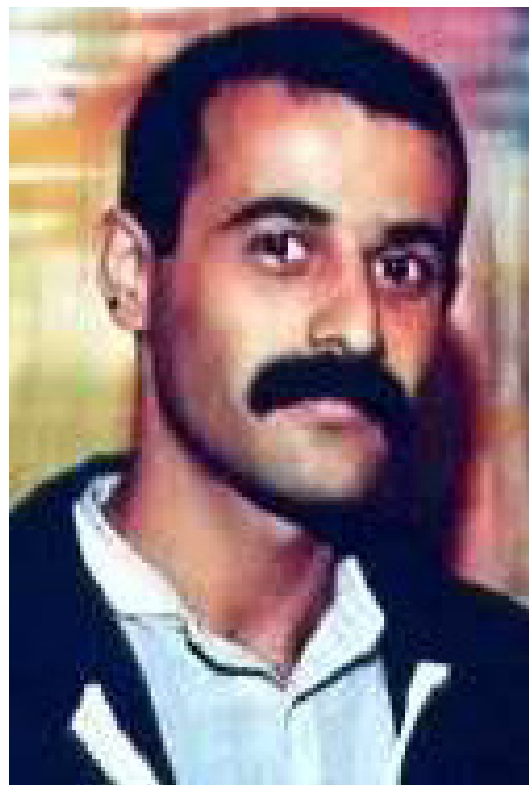
بر روی جسد طاطوس میکائیلیان دست نوشته‌ای بود که بر روی آن

۹۲ ژوئن ۴۹۹۱ جهت ملاقات با کسی که خود را مسیحی و کشیش معرفی کرده بود از منزل خارج شد و هرگز بازنگشت. او ربوده و کشته شد.

روزنامه هت پارول چاپ هلند (شماره ۶۱ تیر) که بیانیه پورت اورت را منعکس کرده بود نوشت سه سال پیش کشیش میکائیلیان که به دعوت یک گروه مسیحی برای بازدید به هلند آمده بود گفته بود: «رژیم حاکم بر ایران یک دیکتاتوری مذهبی و همانند نازیهاست».



آدرس محل جسد دیباج نوشته شده بود. در عرض سه روز دو کشیش به قتل رسیدند.



قرارگرفت و درنهایت نوامبر ۵۰۰۲ (۲ آذر ۴۸۳۱) توسط گروهی ناشناس دستگیر شد. آن ها او را کتک زدند و با چاقو آنقدر مورد آزار و شکنجه قرار دادند تا جان سپرد. سپس جسد خون آلود او را در حالی که هنوز از آن خون می‌رفت جلوی در منزلش رها کردند.

محمد جابری و محمد علی جعفرزاده در می ۷۰۰۲ به قتل رسیدند و عباس امیری نیز در سال ۸۰۰۲ در ملک شهر اصفهان کشته شد. او مدت ها در جنگ ایران و عراق به عنوان بسیجی شرکت داشت و در آن جا مجروح شده بود. همسر عباس امیری نیز بر اثر جراحات ناشی از شکنجه ماموران امنیتی سه روز بعد از قتل شوهرش فوت کرد.

کشیش محمد باقر یوسفی ملقب به روانبخش بود که در سال ۴۶۹۱ میلادی در شهرستان امیرکلا واقع در استان مازندران چشم به جهان گشود. در دوران سربازی، روزی بر حسب اتفاق پیام انجیل را به زبان فارسی از طریق یکی از ایستگاه‌های رادیویی مسیحی شنید شد، با مسئولین آن رادیو تماس گرفت و سؤالات خود را با آن‌ها در میان گذاشت. آن ها هم کشیش دیباج را به او معرفی کردند و وی به مسیحیت گروید. چندی بعد با اختر رحمانیان از نوکیشان مسیحی مشهد ازدواج کرد و در کلیسای گرگان مشغول خدمت شد.

در غیاب کشیش دیباج که به خاطر مسیحی شدن در زندان بود، از دو پسر ایشان که در آن زمان ۴۱ و ۶۱ ساله بودند نگهداری کرد. روانبخش پس از مدتی به همراه خانواده اش به شهرستان ساری رفت و شبانی استان مازندران را به عهده گرفت. در ۸۲ سپتامبر ۶۹۹۱ ساعت ۶ صبح برای انجام مراسم دعا از منزل خارج شد. غروب همان روز به خانواده اش اطلاع داده شد که جسد حلق آویز شده اش پیدا شده است. حکومت مرگ وی را خودکشی اعلام کرد.

قربان دُردی تورانی در سال ۲۵۹۱ مطابق با ۱۳۳۱ شمسی در خانواده ای ترکمن و در شهر گنبد کاووس (شهری در شرق دریای خزر) در کشور ایران متولد شد. او یکی از هشت فرزند خانواده بود. او سال ها بعد در نتیجه دوستی با یک مسیحی روسی به مسیحیت گروید و از طرف خانواده اش طرد شد. در بندر ترکمن به خاطر اعتقاداتش بارها مورد حمله و تهدید



گزارش آماری وضعیت حقوق بشر ایران - فروردین ۹۱

در این نوشتار ۱۲۶ گزارش حقوق بشری منتشره فروردین ماه در ۱۱ رسته حقوقی مورد بررسی قرار گرفته است. و علاوه بر تلاش برای ارتقای دقت گزارشات تلاش شده است جنبه‌های آموزشی نیز در گزارش تقویت شود. بررسی حقوقی اخبار و گزارشات مهم و پرداختن به گزارشات که بیشترین و کمترین توجه را به خود را اختصاص داده است در کنار استفاده از محاسبات آماری و نموداری را باید از دیگر نکات برجسته این گزارش دانست.

ارزیابی عمومی اخبار نقض حقوق بشر در فروردین ماه

در اولین ماه از سال ۱۳۹۱ علاوه بر نقض حقوق شهروندان از سوی دستگاه حاکم، در برخی از گزارش‌های منتشر شده منجمله کودک آزاری و اسیدپاشی دولت به صورت مستقیم دخیل نبوده و در واقع بخشی از شهروندان ناقض حقوق عده‌ای دیگر بودند. هم‌چنین بایستی اشاره کرد با توجه به تعطیلات نوروزی که عملاً نیمی از فروردین ماه را شامل می‌شود، در برخی حوزه‌ها شاهد کاهش میزان گزارشگری بوده‌ایم اما علی‌رغم این مسائل نقض متعدد حقوق بشر در ایران به قوت خود ادامه یافت.

فرستاده شدن پرنده‌ی حمید قاسمی شال، زندانی سیاسی محکوم به اعدام محبوس در زندان اوین، به دایره‌ی اجرای احکام یکی از مهم‌ترین گزارش‌های نقض حقوق بشر در طی ماه گذشته بود. حمید قاسمی شال به اتهام جاسوسی از طریق ارتباط با سازمان مجاهدین خلق ایران با مجازات مرگ مواجه شده است.

مضاف بر این غلامرضا رضایی، رئیس کل دادگستری استان اردبیل از محکومیت ۸۵ نفر به اعدام به اتهام جرایم مربوط به مواد مخدر در استان اردبیل و در سال گذشته خبر داد. در این گزارش آمده بود که از این تعداد عده‌ای اعدام شده و مابقی اعدام خواهند شد.

در رابطه با محکومیت‌های سنگین فعالین توسط دادگاه‌های انقلاب در ماه گذشته نیز، باید به صدور احکام حبس برای رضا شهابی و منصوره بهکیش توسط قاضی ابوالقاسم صلواتی، اشاره کرد. رضا شهابی، عضو سندیکای کارگران اتوبوسرانی تهران و حومه و مسئول سابق واحد کارگران مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران پس از ۲۲ ماه بازداشت غیر قانونی و بلا تکلیفی، سرانجام به ۶ سال حبس تعزیری و ۵ سال ممنوعیت از فعالیت محکوم شده است. منصوره بهکیش هم که در حال حاضر به قید وثیقه آزاد است، به چهار و نیم سال حبس محکوم شد. خانم بهکیش، از حامیان مادران عزادار (مادران پارک لاله) از خانواده‌های جان باختگان دهه‌ی شصت است که شش نفر از اعضای خانواده‌اش را در این بازه‌ی زمانی از دست داده است.

جا دارد اشاره شود که در آستانه‌ی اول ماه می (۱۱ اردیبهشت ماه)، روز جهانی کارگر، اخباری مبنی بر اعطای مجوز تظاهرات به کارگران پایتخت در بیان‌های اطراف بهشت زهراي تهران، منتشر شد. در این رابطه یک فعال کارگری با اشاره به ترندهای دولت در سال‌های گذشته می‌گوید اعطای مجوز برگزاری راهپیمایی روز کارگر درچنین مکانی برای منصرف کردن کارگران از برگزاری راهپیمایی و مطالبه حقوق صنفی‌شان صورت می‌گیرد و کار عبث و بیهوده‌ای است.

از سوی دیگر با آغاز سال جدید با بیکاری‌های گسترده‌ی کارگران در کشور نیز مواجه بودیم تا جایی که یک فعال کارگری اعلام کرده است که به علت وضعیت بحرانی واحدهای تولیدی ۳۰ درصد از کارگران این واحدها از ابتدای سال ۹۱ اخراج شده‌اند. وی از عدم تحقق هدفگذاری امسال، تحت عنوان حمایت از کار و تولید در صورت پرداخت نشدن یارانه واحدهای تولیدی خبر داد و خاطرنشان ساخت: "طی سال گذشته تعداد زیادی از واحدهای تولیدی تعطیل و ورشکست شدند و در صورت عدم ارائه بسته‌های حمایتی دولت به کارفرمایان پیش بینی می‌شود تا پایان سال جاری بخش عمده‌ای از کارگران فعال در واحدهای تولیدی اخراج شوند." این فعال کارگری با تاکید بر لزوم اعمال سیاست‌های حمایتی دولت از کارگران تصریح کرد: "در حال حاضر کارگران فقط برای زنده ماندن تلاش می‌کنند."

در همین رابطه یک فعال صنفی کارگران نانوايي هم، از بیکاری گسترده‌ی این کارگران در پی اجرای فاز اول قانون هدفمندی یارانه‌ها خبر داد. وی متذکر شد که اجرای فاز اول هدفمندی یارانه‌ها موجب هرج و مرج در نانوايي‌های سطح کشور شده است که به نفع مردم، دولت و تولیدکنندگان نان نیست.

در حوزه‌ی دانشجویان و در ادامه‌ی اعمال فشارها بر دانشگاه‌ها و فعالان دانشجویی هم، وزیر

علوم دولت دهم ضمن تاکید بر "استخدام اساتید متخصص و متعهد در دانشگاه‌ها"، گفته است: "کسانی که در فتنه سال ۸۸ فعال بوده و بعد از اتمام حجت رهبری در نماز جمعه همان سال هم‌چنان به فتنه گری ادامه دادند، حق ورود به دانشگاه‌ها را ندارند." وی در این خصوص تاکید کرده است که "در صورتی که این افراد جذب دانشگاه‌ها شوند، ما پاسخی برای مردم قهرمان و بسیجی ایران که حماسه نهم دی را آفریدند، نداریم."

بازتاب ویژه‌ی اخبار در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی

برخی از گزارش‌ها در حوزه‌ی حقوق بشر، همواره با توجه و حساسیت ویژه از سوی افکار عمومی و رسانه‌ها دنبال می‌شوند. بایستی اشاره داشت که این مهم همیشه بیانگر اهمیت بیش‌تر این گزارش‌ها نسبت به سایر موارد نیست و چه بسا که برخی از گزارشات فوق الذکر دارای حجم کمتری از نقض حقوق بشر باشند.

یکی از گزارش‌هایی که در ماه گذشته منتشر و با توجه نسبی روبه رو شد، ممنوعیت برنامه‌های رقص و آواز در مهدکودک‌ها بود. در این خصوص ولی الله نصر، مدیرکل بهزیستی استان تهران با غیر اخلاقی خواندن این قبیل برنامه‌ها گفته است که این سازمان با مهدکودک‌هایی "متخلف" برخورد شدیدی می‌کند.

در همین خصوص پیش‌تر، احمد اسفندیاری، سرپرست سازمان بهزیستی هم اعلام کرده بود این سازمان به دنبال اجرای آموزش‌های دینی در مهد کودک هاست و در همین راستا تلاش می‌شود مهدکودک‌های مساجد و قرآنی به زودی فعال شود. شهریور ماه سال گذشته نیز وزارت آموزش و پرورش در راستای از اعمال سیاست‌های "تفکیک جنسیتی" در مهدکودک‌ها و دوره‌های پیش‌دبستانی با ارسال بخشنامه‌ای اعلام کرده بود. "اختلاط نوآموزان دختر و پسر در کلاس‌های پیش‌دبستانی و مهدهای کودک ممنوع است."

از سوی دیگر و در آستانه‌ی سیزدهم فروردین، روز طبیعت، مسئول کمیته‌ی انتظامی ستاد تسهیلات سفر شهر اصفهان از ممانعت حضور اتباع افغانی در این روز در پارک کوهستانی صفا، خبر داد که چنین ممنوعیتی برای شهروندان افغانی واکنش‌های گسترده‌ای خصوصاً از سوی افراد فعال در شبکه‌های اجتماعی را در پی داشت و بسیاری از ایشان این تصمیم را نژادپرستانه، خواندند.

علاوه بر این و هم‌زمان با اکران نوروزی سینماها، پخش دو فیلم سینمایی به نام‌های گشت ارشاد و خصوصی متوقف شد. اکران این دو فیلم و خصوصاً فیلم گشت ارشاد که حاشیه‌های بسیاری را در پی داشت، اعتراض گروه‌های بنیادگرا و محافظه‌کار را برانگیخت که از آن جمله گروه انصار حزب‌الله روز ۲۷ اسفندماه تجمعی اعتراض‌آمیز در برابر ساختمان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار کردند.

فیلم گشت ارشاد داستان سه جوان فقیر از جنوب شهر تهران است که برای به دست آوردن پول، خود را به‌عنوان ماموران گشت ارشاد جا می‌زنند و از این طریق اخاذی می‌کنند.

در این رابطه حزب‌الله رشت نیز، در اعتراض به اکران فیلم "گشت ارشاد" سینما سپیدرود این شهر را تعطیل کرد. این افراد چندین اعلامیه‌ی کاغذی حاوی شعار به در و دیوار و بیلبوردهای تبلیغاتی این سینما چسباندند و سپس وارد سینما شده، مردمی را که در یکی از سالن‌ها مشغول تماشای این فیلم بودند، به بیرون از سینما هدایت کردند و بر در سینما و اتاقک گیشه قفل زدند.

همینطور خبرگزاری رویترز اعلام کرد در پی پخش ویدئوی زنان "نینجا" Ninja، معاونت رسانه‌های خارجی وزارت ارشاد کارت خبرنگاری ۱۱ کارمند این خبرگزاری در ایران را ضبط کرده است که با این حساب فعالیت این خبرگزاری در ایران عملاً متوقف شده است.

مواجهه‌ی برخی گزارش‌های نقض حقوق بشر با بی‌توجهی رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی

هم‌زمان با اینکه اندک اخباری با پوشش و توجه قابل تاملی دنبال می‌شوند، بسیاری از گزارش‌های حقوق بشری از توجهات حداقلی نیز محروم می‌مانند. این امر که در نوع خود همسویی غیرقابل انکاری با رسانه‌ها دولتی برقرار می‌کند، به عوامل متعددی از قبیل سیاست گذاری برخی رسانه‌ها و ذائقه‌ی مخاطب مربوط می‌شود.

در این رابطه می‌توان به اجرای حکم شلاق رضا ملک، زندانی محبوس در زندان اوین به صورت حدی، که به عنوان مجازات اتهام نشر اکاذیب از طریق انتشار فیلمی از درون زندان

که در سال ۸۸ توسط مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران منتشر گردید، برای وی در نظر گرفته شده بود، اشاره کرد.

همینطور گزارش اجرای حکم ۹۹ ضربه شلاق دو شهروند، در شهرستان شاهرود و در ملاءعام به اتهام آنچه "اعمال منافی عفت" خوانده شده است هم با توجه درخوری مواجه نشد.

در فروردین ماه ۹۱ و در تداوم گزارش‌های متعدد کودک آزاری، دختر بچه‌ی دو ساله‌ای به نام "نیلوفر"، به همین علت در مشهد جان باخت. این کودک بر اثر اصابت یک جسم سخت به سرش فوت کرده و پزشکان وجود آثار کبودی و سوختگی بر روی بدنش را تایید کرده‌اند.

در اولین روز سال ۱۳۹۱ هم مردی به نام "جمشید" در بلوار تهرانسر، پس از شنیدن پاسخ منفی از سوی دختر مورد علاقه‌اش، به صورت وی اسید پاشیده است.

در خصوص محکومیت افراد زیر ۱۸ سال به اعدام هم دستکم با دو گزارش که مورد کم‌توجهی واقع شدند، مواجه بودیم. بدین ترتیب که یک نوجوان به نام "حمید احمدی" از اهالی شهر سیاهکل در استان گیلان، از سوی دستگاه قضایی جمهوری اسلامی با مجازات مرگ مواجه شد. حکم اعدام حمید احمدی که در سن ۱۵ سالگی به اتهام مشارکت در قتل دستگیر شده بود، سرانجام پس از ۴ سال زندان و رسیدن وی به سن ۱۹ سالگی صادر شده است.

دیگر گزارش نیز مربوط می‌شود به تایید حکم قصاص نوجوان ۱۷ ساله‌ای توسط دیوان عالی کشور که به اتهام ربودن و قتل یک دختر بچه‌ی ۷ پیش‌تر توسط شعبه‌ی ۳ دادگاه کیفری استان خراسان رضوی به قصاص نفس محکوم شده بود.

هم‌چنین در فروردین ماه چند زندانی سیاسی دست به اعتصاب غذا زدند که از این بین می‌توان به شیرکو معارفی و محمد سلیمانی‌نیا اشاره کرد. شیرکو معارفی، زندانی سیاسی بانای محکوم به اعدام که در زندان مرکزی سقز به سر می‌برد، در اعتراض به وضعیت نامعلوم و نامشخص خود دست به اعتصاب زد که پس از اعلام اعتصاب به سوئیت انفرادی زندان مرکزی سقز منتقل شد. آقای سلیمانی‌نیا نیز که در حال حاضر در بند ۲۰۹ زندان اوین در بازداشت موقت به سر می‌برد، در اعتراض به وضعیت بازداشت خود برای دومین بار دست به اعتصاب غذا زده است.

فرو ریختن قسمتی از سقف بند نسوان در زندان اوین که زندانیان سیاسی زن این زندان در آنجا محبوس‌اند، در پی بارش شدید باران و تگرگ در پایتخت هم از دیگر گزارش‌های حائز اهمیت در حوزه‌ی زندانیان بود. گفتنی ست علی‌رغم اینکه زنان زندانی نگران وسایلشان بودند، مسئولین زندان اقدام در خور و شایسته‌ای برای حل این معضل انجام ندادند.

بررسی حقوقی برخی از گزارش‌های ماه فروردین

این بخش با هدف آموزش در کنار اطلاع رسانی، برخی از گزارش‌های حقوق بشری اولین ماه سال را که در قسمت‌های پیشین هم آورده شده، به اختصار از لحاظ حقوقی بررسی می‌کند.

طبق قوانین جمهوری اسلامی شهروندان تبعه‌ی افغانستان در شرایطی قادر به اخذ تابعیت ایرانی نیستند و فرزندان ایشان، حتی در صورت تولد در خاک ایران نیز امکان برخورداری شدن از شناسنامه‌ی ایرانی را ندارند و از حق تحصیل نیز محرومند که طبق قوانین جاری در مقاله‌نامه‌های بین المللی، امکان اخذ تابعیت یک کشور، پس از طی پروسه‌های حقوقی میسر است. بند ۱۵ از اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر با بیان اینکه هر فردی حق دارد که تابعیتی داشته باشد و هیچ کس را نباید خودسرانه از تابعیت خویش، یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد، بر این مهم صحه می‌گذارد.

از سوی دیگر در حالی دولت تجمع و راهپیمایی کارگران را به رسمیت نمی‌شناسد که اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی، به این مهم تاکید ورزیده است. بایستی اشاره کرد که در سال‌های اخیر کمیسیون ماده‌ی ۱۰ احزاب با نادیده گرفتن این اصل از قانون اساسی به بهانه‌های مختلف از برگزاری راهپیمایی صنفی کارگران جلوگیری می‌کند.

در رابطه با صدور احکام متعدد اعدام توسط دستگاه قضایی جمهوری اسلامی، ماده‌ی ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر و بند ۱ ماده‌ی ۶ اعلامیه حقوق مدنی-سیاسی، هشدار می‌دهند که حق زندگی، از حقوق ذاتی هر انسان به حساب می‌آید و این حق بایستی به موجب قانون نیز حمایت شود. بند ۲ ماده‌ی ۱ دومین پروتکل اختیاری میثاق بین المللی حقوق سیاسی و مدنی به منظور الغای مجازات مرگ هم اقدامات لازم را در جهت منسوخ کردن مجازات مرگ

در قلمرو قضائی را، به کشورها گوشزد می‌کند.

علاوه بر این باید اشاره داشت که در حالی امروزه، در بسیاری از کشورهای جهان صدور و یا اجرای احکام اعدام برای افراد زیر ۱۸ منسوخ شده است که کماکان در ایران با چنین نقض آشکار حقوقی مواجه هستیم. بند ۱ ماده ۶ کنوانسیون حقوق کودک، بخش الف ماده‌ی ۳۷ کنوانسیون حقوق کودک و ماده‌ی ۳ قطعنامه‌ی حمایت از حقوق محکومان به مرگ از جمله مقاله نامه‌های بین المللی هستند که بر این مهم که افرادی که در زمان ارتکاب به جرم کمتر از ۱۸ سال دارند، نباید به مرگ محکوم شوند، تاکید می‌نمایند.

اجرای حکم شلاق برای زندانیان سیاسی و یا شهروندان که بعضاً در ملاءعام هم صورت می‌گیرد، علاوه بر اینکه فی نفسه از مصادیق بارز شکنجه است موضوعی است که بی تردید هتک حرمت و حیثیت محکومان را نشانه می‌گیرد.

در آخر هم باید اشاره کرد که بر پایه‌ی بند ۱ ماده ۱۱ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، حق هر کس به داشتن سطح زندگی کافی برای خود و خانواده‌اش شامل خوراک - پوشاک و مسکن کافی هم‌چنین بهبود مداوم شرایط زندگی به رسمیت شناخته شود. در همین خصوص اصل ۳۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز به داشتن مسکن متناسب با نیاز، تاکید دارد و می‌افزاید که دولت موظف است که با رعایت اولویت برای آن ها که نیازمند ترند خصوصاً روستائینان و کارگران زمینه ی اجرای این اصل را فراهم کند.

مقدمه آمار

بر اساس گزارش‌های گردآوری شده از سوی نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، در محدوده زمانی فروردین ماه سال ۱۳۹۱ تعداد ۱۲۶ گزارش از سوی حداقل ۳۶ منبع خبری یا حقوقی انتشار یافته است.

در بررسی موردی ۱۲۶ گزارش فروردین ماه، تعداد ۹۱۳۹ مورد نقض حقوق که ۵۶۳۰ مورد آن نقض مستقیم حقوق بنیادین بشر با حضور آمر در تطبیق با اعلامیه جهانی حقوق بشر و تعداد ۳۵۰۹ مورد آن نقض حقوقی است که در عین وجود معاهدات بین المللی، نقض بنیادین حقوق بشر محسوب نمی‌شود؛ ارزیابی شده است.

عمده موارد نقض حقوقی که علیرغم تاثیر مستقیم از سیاستگذاری‌های حکومت، اقدام مستقیم و منظم نقض حقوق بشر را در بر نمی‌گیرد، در حوزه کارگری بوده است و حقوقی از قبیل اخراج، تعلیق و یا بیکاری کارگران پس از تعطیلی کارخانه رخ داده است.

بدیهی است گزارش‌هایی که در پی می‌آید با توجه به عدم اجازه دولت ایران به فعالیت مدافعان حقوق بشر تنها بخش کوچکی از نقض سیستماتیک حقوق بشر در ایران است. در موضوع میزان خطای گزارش که حداکثر ۳ درصد در بحث منابع برآورد می‌شود باید اشاره کرد که ارگانه‌های خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران میزان ۴۱ درصد گزارش‌های این ماه را ارائه و مستند کرده‌اند، رسانه‌های حکومتی یا نزدیک به دولت میزان ۳۰ درصد و سایر منابع خبری-حقوقی غیر دولتی ۲۹ درصد گزارش‌ها را منتشر کرده‌اند که بدیهی است بخش آمار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران امکان زیادی برای مستند کردن گزارش‌های سایر گروه‌های خبری یا حقوقی را ندارد و در این حوزه حسب تجربه و شناخت خود عمل می‌کند.

"در حال حاضر در گزارشی که پیش رو است، میزان موارد نقض حقوق نسبت به ماه مشابه سال قبل ۲۰ درصد کاهش و نسبت به ماه قبل نیز ۳۴ درصد کاهش داشته است."

مشروح آمار

کارگری:

در فروردین ماه سال جاری ۲۱ گزارش در مورد نقض حقوق کارگران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به ثبت رسید که تعداد ۱۳ گزارش از آن گزارش‌هایی را در بر می‌گرفت که مستقیماً نقض حقوق بشر نبوده ولی مرتبط به سیاستگذاری‌های حکومت و همینطور حقوق مدنی است. مجموع موردی این نقض حقوق بالغ بر ۸۸۵۶ مورد است.

بر اساس این گزارش‌ها ۲۳۵۹ کارگر به دلیل تعطیلی کارخانه و یا تعدیل نیرو از کار اخراج شدند، در مجموع ۸ ماه از حقوق کارگران در شرکت‌ها و کارخانجات مختلف با تعویق همراه بوده است.

بر اثر سوانح در محل کار به دلیل فقدان ایمنی شغلی ۶ کارگر جان خود را از دست دادن

و ۲۰ تن نیز مصدوم شدند از سوی دیگر دستگاه قضایی کشور ۱ تن را به ۷۲ ماه حبس تعزیری محکوم کرد.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق کارگران ۱۶ درصد نسبت به سال گذشته افزایش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز شاهد افزایش ۱۳ درصد بوده ایم."

اقلیت‌های مذهبی:

در ماه گذشته از مجموع ۸ گزارش ثبت شده، تعداد ۱۰ مورد نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد. بخشی از این آمار مربوط به بازداشت ۶ تن از شهروندان بهایی بوده است هم چنین ۱ تن از اقلیت‌های مذهبی به ۲۴ ماه حبس تعزیری و ۳۶ ماه حبس تعلیقی محکوم شد.

هم چنین ۲ تن از اقلیت‌های مذهبی به نهاد‌های امنیتی و یا قضایی احضار شدند.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی ۴۶ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز شاهد کاهش ۶۹ درصد بوده ایم."

اقلیت‌های قومی- ملی:

در ماه گذشته از مجموع ۷ گزارش ثبت شده، تعداد ۲۵ مورد نقض حقوق اقلیت‌های قومی در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

از این تعداد می‌توان به بازداشت ۲۳ شهروند و محکومیت ۲ تن از سوی دستگاه قضایی به ۱۶۲ ماه حبس تعزیری اشاره داشت.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اقلیت‌های قومی ۷۰ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۴۱ درصد را شاهد بوده ایم."

اصناف:

در ماه گذشته از مجموع ۱ گزارش ثبت شده، تعداد ۱ مورد نقض حقوق اصناف در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

تجمع صنفی معلمان حق التدریسی در مقابل مجلس جهت تبدیل استخدام قراردادی به رسمی تنها مورد نقض حقوق معلمان در طی فروردین ماه بوده است.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اصناف ۷۵ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۸ درصد را شاهد بوده ایم."

فرهنگی:

در ماه گذشته از مجموع ۷ گزارش ثبت شده، تعداد ۱۱ مورد نقض حقوق فرهنگی در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

در این حوزه بایستی تخریب یک اثر فرهنگی، محاکمه یک فعال فرهنگی، پلمپ یک مکان فرهنگی اشاره داشت، هم چنین ممانعت از نشر سه اثر فرهنگی و محکومیت ۵ تن از فعالین فرهنگی به ۱۳۲ ماه حبس تعزیری از جمله موارد نقض حقوق فرهنگی در طی این ماه بوده است.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق فرهنگی نسبت به سال گذشته تغییری نداشته است. هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۵۷ درصد را شاهد بوده ایم."

زنان:

در ماه گذشته از مجموع ۱ گزارش ثبت شده، تعداد ۲ مورد نقض حقوق زنان در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق زنان ۷۵ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۶۶ درصد را شاهد بوده ایم."

کودکان:

در ماه گذشته از مجموع ۳ گزارش ثبت شده، تعداد ۴ مورد نقض حقوق کودکان در ایران

توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

در این رسته دو نوجوان از سوی دادگاه به اعدام محکوم شدند و یک کودک نیست پس از تجاوز به قتل رسیده است.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق کودکان ۲۰ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۳۳ درصد را شاهد بوده ایم."

اعدام:

در ماه گذشته از مجموع ۱۳ گزارش ثبت شده، تعداد ۳۵ مورد صدور و اجرای حکم اعدام در زندان‌ها و یا در ملاء عام توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

در فروردین ماه سال جاری، حسب گزارشات به ثبت رسیده، ۱۱ شهروند به اتهام‌های مواد مخدر، قتل، سرقت مسلحانه به اعدام محکوم شدند و ۲۳ زندانی نیز بر اساس اتهام جرایم مواد مخدر اعدام شدند.

۱ تن از محکومین نیز به اتهام انجام عمل شنیع در ملاء عام اعدام شدند.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل صدور و اجرای حکم اعدام نسبت به سال گذشته تغییری نداشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۳ درصد را شاهد بوده ایم."

دانشجویان:

در ماه گذشته از مجموع ۶ گزارش ثبت شده، تعداد ۲۰ مورد نقض حقوق دانشجویان در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

بر اساس این گزارش یک دانشجو بازداشت و یک تشکل دانشجویی پلمپ شد، ۲ دانشجو از حق تحصیل محروم شدند و ۱۵ تن نیز از خوابگاه اخراج شدند.

هم چنین یک دانشجو از سوی دستگاه قضایی به ۱۰۸ ماه حبس تعزیری محکوم شد.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق آکادمیک ۴۵ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۶ درصد را شاهد بوده ایم."

زندانیان:

در ماه گذشته از مجموع ۳۶ گزارش ثبت شده، تعداد ۱۴۱ مورد نقض حقوق زندانیان در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

این تعداد گزارش مربوط به ۱۸ مورد شکنجه و یا ضرب و شتم زندانیان، ۱۵ مورد عدم رسیدگی پزشکی، ۱۱ مورد اعمال محدودیت مضاعف، ۷ مورد نقل و انتقال اجباری و ۱۲ مورد اعمال فشار و تهدید زندانیان بود.

هم چنین ۲۳ مورد بلاتکلیفی و ۳ مورد اعتصاب غذا نیز از دیگر موارد نقض حقوق زندانیان لحاظ شده است.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق زندانیان ۵ درصد نسبت به سال گذشته افزایش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۲۰ درصد را شاهد بوده ایم."

اندیشه و بیان:

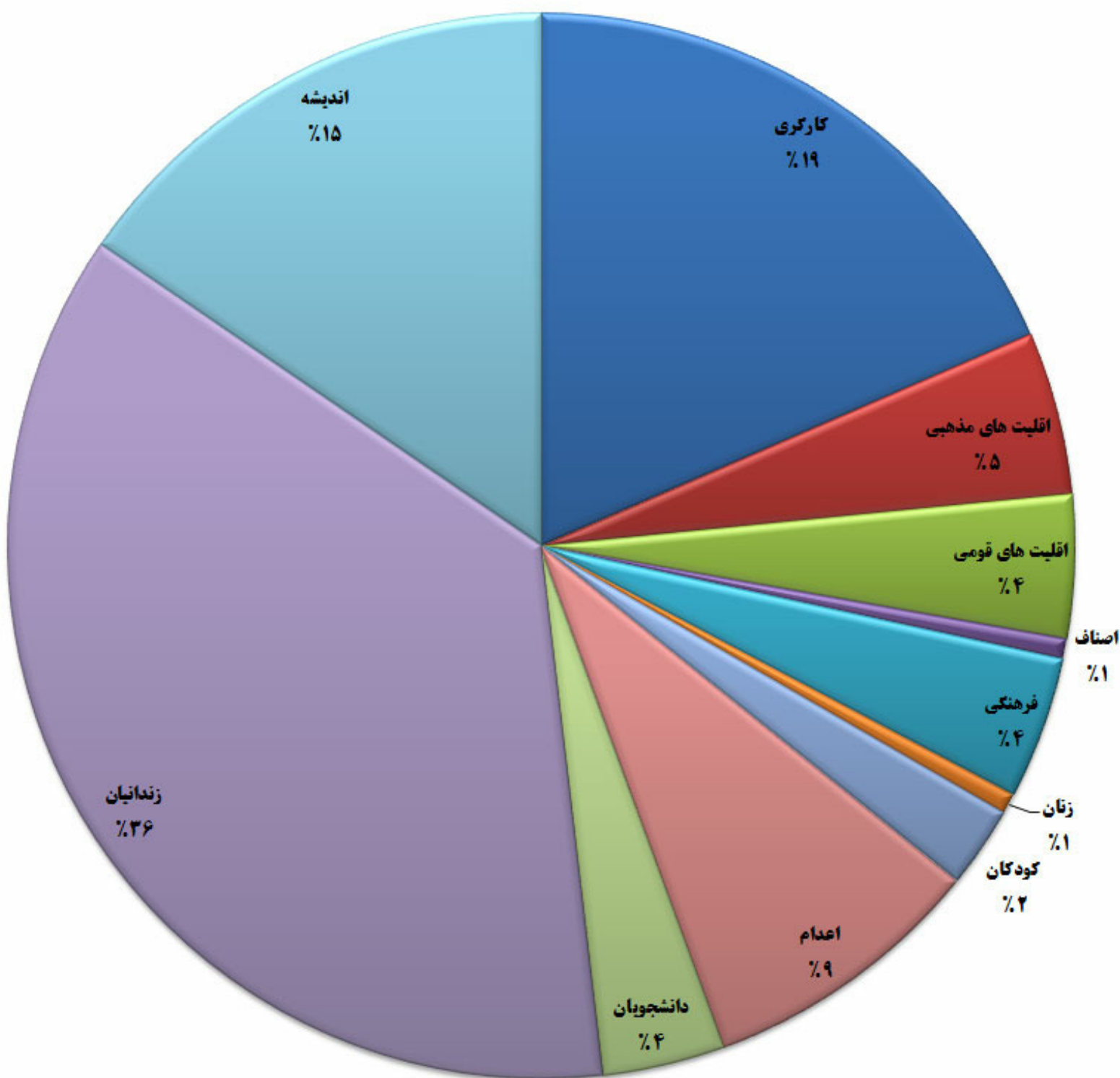
در ماه گذشته از مجموع ۲۳ گزارش ثبت شده، تعداد ۲۳ مورد نقض حقوق در حوزه اندیشه و بیان توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

بر اساس این آمار ۱۲ تن از فعالین در این حوزه بازداشت، ۴ تن احضار به اطلاعات و دادگاه انقلاب و ۱ نفر دیگر نیز در دادگاه مورد محاکمه قرار گرفتند. همینطور ۱۱ تن از فعالین نیز جمعا به ۴۶۷ ماه حبس تعزیری، ۳۶ ماه حبس تعلیقی ۱۰ میلیون ریال جزای نقدی و ۵۰ ضربه شلاق محکوم شدند.

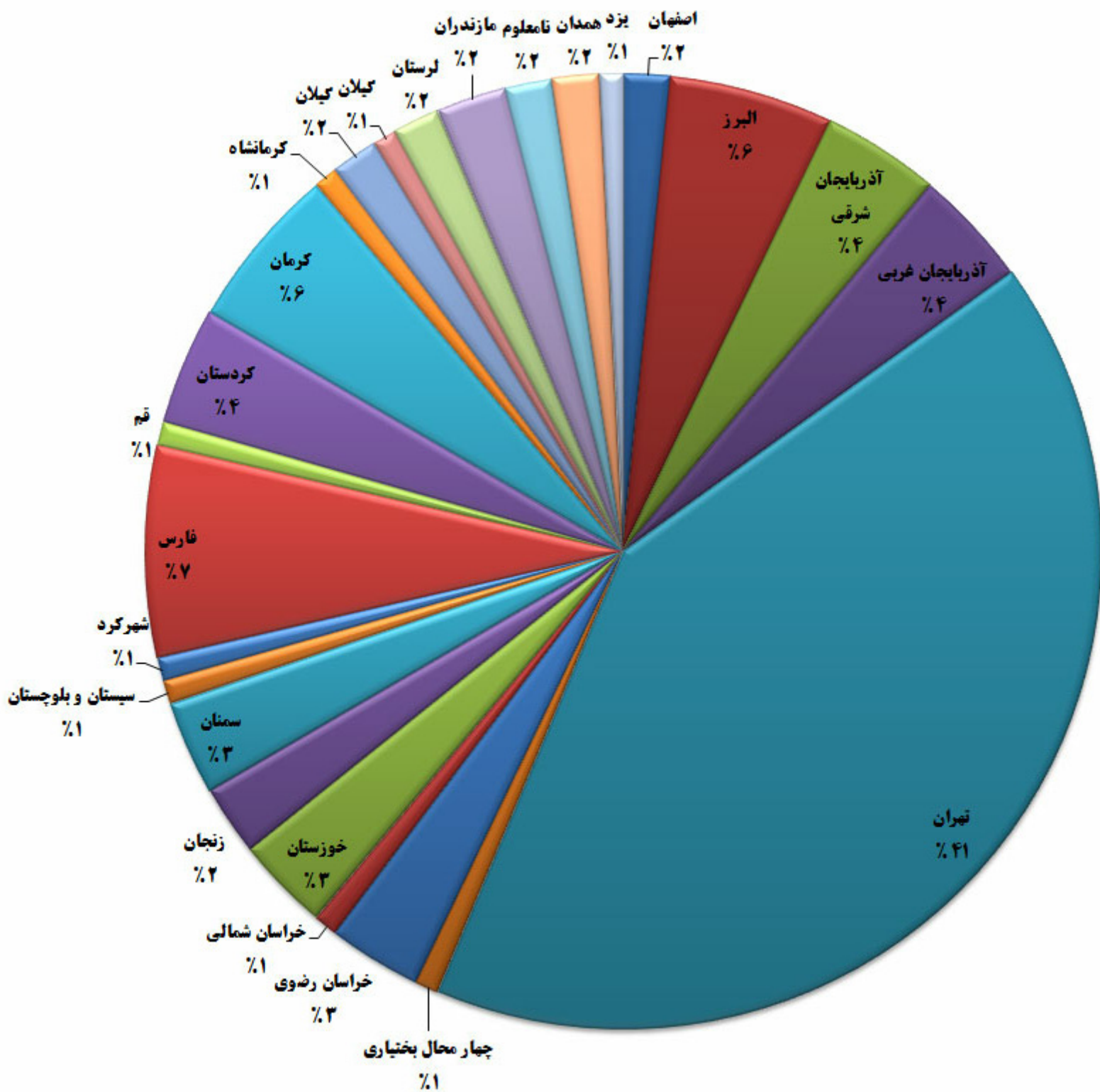
"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اندیشه و بیان ۳۴ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۵۵ درصد را شاهد بوده ایم."

نمودار زیر مقایسه گزارش ماهانه بر اساس گستره رسته‌ها در فروردین ماه ۱۳۹۱ است، همانطور که در ذیل مشاهده می‌کنید، زندانیان با ۳۶٪ و حوزه کارگری با ۱۹٪ به ترتیب در رتبه اول و دوم تعداد موارد گزارش شده از سوی گزارشگران حقوق بشر قرار دارند.

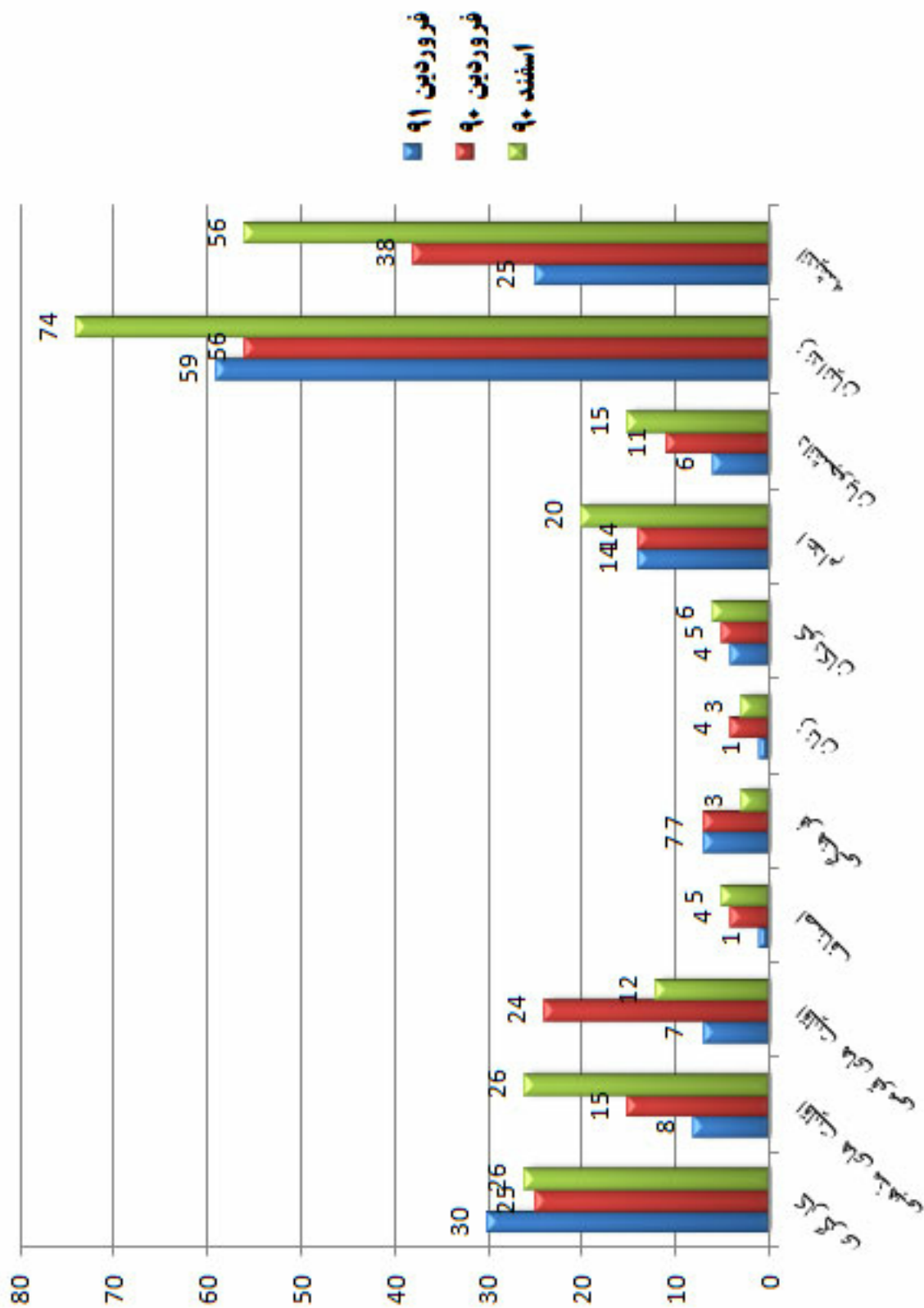
مقایسه نموداری گزارش ماهانه بر اساس رسته‌ها در فروردین ۹۱

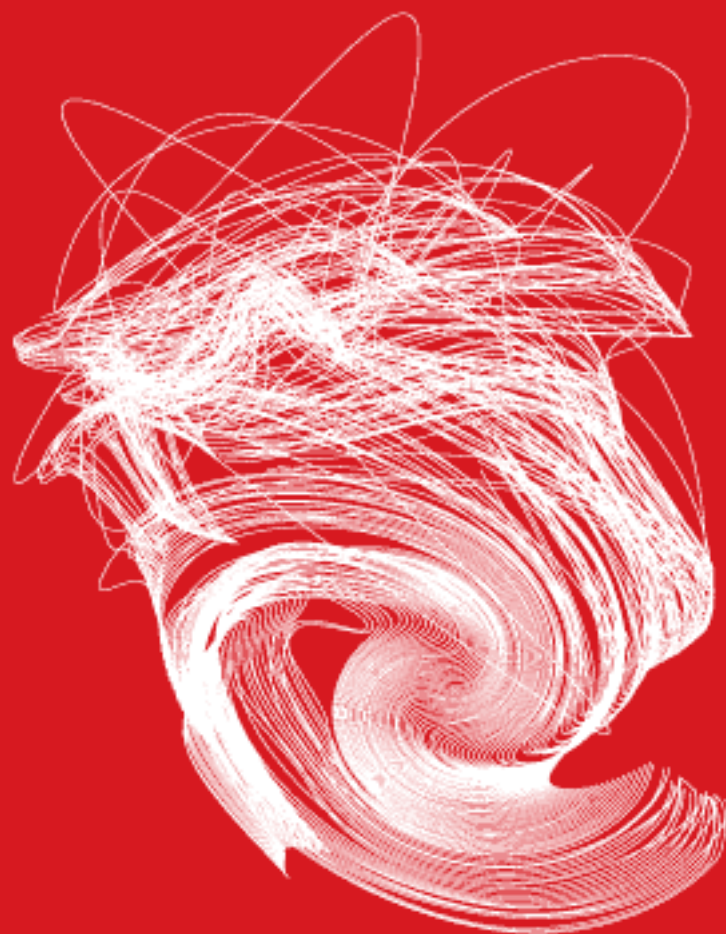


در ادامه می‌توانید نمودار دایره‌ای مربوط به مقایسه استان‌ها و حجم گزارشات ثبت شده که رابطه مستقیمی با توان گزارشگران حقوق بشر در ایران دارد را مشاهده نمایید.



در پایان برای مقایسه آماری فروردین ماه ۹۱ با ماه مشابه سال قبل و آبان ماه سال جاری، به نمودار ذیل توجه کنید.





Terror Against Democracy

© 2002 PLJ

